

این از باب کتابت و تمثیل است یا تمثیل ساخته شده مراد اسمانی چنانکه تمثیل ساخته می شود اعمال روز قیامت بر حسب وزن نفس قلبی نمیشی پس شسته شد دل من استپر کرده شد یعنی علم و ایمان هم اعیان پیر باز گردانیده شد ولی و ستاده شد بجای خود فی روایتی و در روایتی از جنین آمده که تم غسل لبطن با زفرم پیر شسته شد شکم من باب زفرم تم علی ایمان و حکمت پیر کرده شد با ایمان و حکمت تم آیت بر آیه دون لبطن و فوق اطمار پیر آورده شد من من مبرکے و رقامت پایان استر و بالای حمار پیش سفید یقال له البراق گفته می شد این مرکوب را براق به جهت سرعت سیر و مانند برق و به جهت برقی و لمان و شیخ عالم عارف سیدی الشیخ عبدالوهاب متقی می فرمود که اورا براق باید گفت و در و در باید گفت و فرس نباید گفت چنانکه در کلام بعضی شعر واقع شده وی فرمود هر پیغمبری را بر آتی است مناسب مرتبه و مقام او چنانکه هر یکی را خواص است و در آخرت موافق مقام وی و در کلام اهل تاویل آمده که براق مثال نفس شریف است صلی الله علیه و آله وسلم و نفس مرکب بروح است و سبب وصول اوست بمقام اعلی و ازین بود که سرگشته می کرد چنانکه خاصیت نفس است بعد از ان اطمینان پذیرفت و ازینجا معلوم می شود که این براق مخصوص آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم و آنکه در بعضی روایات آمده که این بر آتی است که ابراهیم بران سوار شده و در بعضی سوار شدند برومی سار انبیا و صحبت این سخن است و الله اعلم بضع خطوه عند انصی طرفه می نماید این براق گام خود را از زمین است منتهی بجز خود و بعضی استمدلال کرده اند باین بر آنکه رسیدن او با آسمان بیگ گام باشد زیرا که نظر بر که بر زمین است با آسمان می رسد پس رسیدن او بر آسمان با در بهشت گام باشد چنانکه بعلیه پس بروشته نشدم و سوار کرده نشدم من برومی و درین عبارت اشارت است بآنکه سوار شدن آنحضرت بر براق به محض اعانت الهی و قدرت وی بود و ممکن است که گفته شود که حامل وی صلی الله علیه و آله وسلم بران جبرئیل بود بقوت ملکوت خود و درینجا هیچ تکیه نیست چه جبرئیل واسطه بود و وصول فیض الهی و ورود وی بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و این نوعی از قدرت است که خدام ملوک می کنند و جبرئیل درین شب چاکر دولت و غاشبه دار آن سرور بود و در روایتی آمده است که جبرئیل رکاب آنحضرت گرفته بود و میگامیل ز نام براق در دست داشت فانطلق بی جبرئیل پس بر دم جبرئیل حتی اتی السماء و انبیا تا آنکه آمد آسمان فرود تر ما درین حدیث قصه اسرار اعلی کرد و ازین جا گمان برده اند بعضی که مواج در غیر شب اسرا بود و این در حالت در بود بر آنکه سوار می تاب آمدن آسمان بود و بعضی گمان برده اند که بعد از رسیدن به سجده قصی نزد بانگ ستاده شد که بران بر آسمان رسید و در روایتی بود داشت اورا جبرئیل بر بازوی خود و با آسمان برود الله اعلم فاستمع پس غلب کرد و جبرئیل که آون در آسمان را قبل گفته شد یعنی در بانان آسمان گفتند و پس رسیدند من بعد اکیست این فقال جبرئیل گفت جبرئیل منم جبرئیل قیل و من نمک گفتند و کیست با تو قال محمد گفت جبرئیل با من محمد است قیل و قد ارسل الله یفتمن بطریق استفهام و به تحقیق کسی فرستاده شده است بسوی منی محمد که با تو آمده است طلبیده آمده است یا سجود آمده است

بچه

قال نعم گفت جبرئیل آری فرستاده شده است کسی بسوی روی و بعضی گفته اند که سوال از آنست که آیا سبوت
 شد آنحضرت و وحی فرستاده شد بسوی و درین سخن نظرست زیرا که امر مثبت صلی الله علیه و آله و سلم مشهور بود
 در ملکوت چه جای سوال از آنست و قول اول نیز خالی از ضعف نیست چه معلومست که هیچ کس بجهت نون و امر الله
 همراه جبرئیل باسما ننه برآید و حسن اقوال آنست که سوال ایشان بطریق استعجاب و مشتتشار بود و قدوم
 آنحضرت بود و این قول الله و حسن و عجب است و اینست بقول وی قیل مرحبا بعمرم احمی جا گفتند حسب
 به محمد پس خوش آمدی آمد و معنی مرحبا آمد مکان فرخ را فتح پس گشته شد در آسمان قرآن عظیم و احادیث ناطق اند
 بانکه آسمان را دریاست و می گویند که آن دریا مقابل و مجاور بیت المقدس است و قول فلاسف بطلان خسر
 و ایستام بان باطل است چه قدرت پروردگار تعالی همه را شامل است و آسمان مثل جسم دیگرست و همه قابل خرق
 و ایستام اند و اولی که بان اقامت کرده اند همه بدخول و معلومند و خود چون آسمان را در تابست شد خرق و ایستام
 نیز لازم نیاید فلما خلعت فاذا فیها آدم پس هنگامی که رسیدیم و در آدم در آسمان پس ناگاه در آن آسمان آدم است
 فقال هذا ابوک آدم علیه السلام گفت جبرئیل این پدرت است آدم پس سلام ده بروی و گفته اند که امر جبرئیل مر
 آنحضرت را بیادرت سلام بر انبیا چیست تعلیم تو وضع و شفقت بود بر انبیا و لاجرم هر چه جبرئیل گوید از جانب حق
 گوید چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در علو و رفعت بقامی رسیده بود که فوق آن مکن و تصور نباشد محل آن بود
 که تو وضع کنی و شفقت نماید نیز گفته اند که چون آنحضرت روی در عبور داشت در حکم قائم بود و انبیا چون در مقام
 خود ثابت بودند حکم قائم داشتند و قائم سلام می گوید بر قاعد اگر چه فاضله باشد از وی شکست علیه السلام
 و آدم بر آدم علیه السلام فرو سلام پس جواب سلام داد آدم ثم قال مرحبا بالابن الصالح و ابی الصالح پس
 گفت آدم مرحبا بپسر صالح و صفت کرد آدم و تمام انبیا که مذکورند درین حدیث آنحضرت را الصالح
 و از خواص او بود که صلاح مرتبه عظیمه و مقامی رفیع است و پروردگار تعالی نیز در کتاب مجید وصف کرده انبیا را
 به ان و گفت و کل من الصالحین و کلنا صالحین و صلاح ضد فساد است و متضمن لهانست بمانه آنچه صلاح
 کرده اند قلب را از کمالات و صفات جمیل بحقیقت آن چنانکه حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در فتوح الغیب
 فرموده اند صلاح عمده است بکلیت از وجود هستی خود که تا شبانه از هستی باقیست فسادست و چون فساد
 فی الله کامل شد بقا با الله نیز کامل خواهد بود و اکمل افراد آنحضرت سید السادات و افضل کائنات است صلی الله
 علیه و سلم و علی آله و سائر انبیا و ال کل سائر الصالحین ثم بعد بی حتی اتی السماء الثانیة لیسیر بالاب و جبرئیل مراد
 آمد آسمان دوم را و افاضت قیل من هذا قال جبرئیل قیل و من منک قال محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا ب
 نعم ایضا جبار فتح علی خلعت اذ ابی و عیسی چون رسیدیم باسما ن دوم ناگاه این دو پیغمبر مجی و عیسی استاده اند

وہا بنی اٹھالیہ بھی زبیدی سپردان خالہ اندر زبیرا کہ خواہر مریم و خاتونہ زکریا علیہ السلام بود و باین نسبت زکریا کفالت مریم می کرد
 قال ہذا بھی ولد ایسی سلم علیہا گفت جبرئیل ابن بھی است و این بھی است پس سلام وہ بر ایشان قسمت فرود پس سلام
 و اوہم بر ایشان پس جواب سلام و اوہم قال ایس گفتند بھی و عیسیٰ مرجا بالاخ الصالح و البنی اصالح مرجا بہ بر اور صالح و
 پیغمبر صالح ثم بعد بی حتی الی اسماء الثانیۃ فاستفتح قیل من ہذا قال جبرئیل قیل ومن معک قال محمد قیل وقد ارسل
 الیہ قال نعم قیل مرجا بنعم الحجی جا ففتح فلما خلعت اذ ا یوسف قال ہذا یوسف فسلم علیہ فسلمت علیہ فروحم قال مرجا
 بالاخ الصالح و البنی اصالح ثم بعد بی حتی الی اسماء الرابۃ فاستفتح قیل من ہذا قال جبرئیل قیل ومن معک قال
 محمد قیل وقد ارسل الیہ قال نعم قیل مرجا بنعم الحجی جا ففتح فاذا ادریس فقال ہذا ادریس فسلم علیہ فسلمت علیہ فروحم قال
 مرجا بالاخ الصالح و البنی اصالح اگرچہ ادریس از آباد آنحضرت است ولیکن اینیابہمہ بر اور ان یک دیگر ندو چون المیت اوم
 و ابرہہ مشہور تر و روشن تر بود ایشان الا بن اصالح گفتند ثم بعد بی حتی الی اسماء الخامسة فاستفتح قیل من ہذا قال جبرئیل
 قیل ومن معک قال محمد قیل وقد ارسل الیہ قال نعم قیل مرجا بنعم الحجی جا ففتح فلما خلعت فاذا ا یوسف قال ہذا یوسف فسلم
 علیہ فسلمت علیہ فروحم قال مرجا بالاخ الصالح و البنی اصالح ثم بعد بی حتی الی اسماء السادسة فاستفتح قیل من ہذا قال جبرئیل
 قیل ومن معک قال محمد قیل وقد ارسل الیہ قال نعم قیل مرجا بنعم الحجی جا ففتح فلما خلعت فاذا موسیٰ قال ہذا موسیٰ فسلم
 علیہ فسلمت علیہ فروحم قال مرجا بالاخ الصالح و البنی اصالح فلما جاوزت بلی پس ہنگامی کہ گذشتیم از پیش موسیٰ گریہ کرد
 موسیٰ قیل کہ یا یکیک گفتند موسیٰ را چہ چیز گریانید ترا و باعث بر گریہ ہو پیت قال اہلی لان فلانا میت ہو ہی گفت موسیٰ
 می گریہ از میت آنکہ کوہ کی فرستادہ شد بعد از من کہ بدید صل الجنتہ من امۃ اکثر من بیہ علما من امتی می در آید بہشت را
 از میت و می بیشتر از ان کسان کہ می در آید بہشت را از میت من ہلما گفتہ اند کہ ہو و گریہ موسیٰ علیہ السلام بہشت
 سدہ بنفیلیت پیغمبر با و است و می زبیرا کہ حمد مذموم است از اعادہ مومنین و کشیدہ شدہ است از ایشان و ان
 جہان فلکیت از کسی کہ برگزید اور اخدای تعالیٰ و کلام کرد با وی و راز گفت با وی بلکہ از سبب آنچه فوت شد مر سو
 علیہ السلام را از اجری کہ مرتب می گشت بروی رفع درجات سبب چیزی کہ واقع شد از میت او از مخالفت
 امر و توقع و احتمال ان کہ موجب تقیص امور ایشان شد کہ مستلزم نقض اجرا است علیہ السلام زبیرا کہ پیغمبر را
 اجر کسی است کہ تعیت وی کردہ و بعضی گفتہ اند کہ این بحول برقت وی علیہ السلام بر امت خود و شفقت
 بر ایشان بود سبب آنکہ توقع نشدند بہ متابعت وی چنانکہ توقع شدند این امت مرحومہ بہ متابعت پیغمبر خود
 و رسیدن کثرت ایشان بکثرت این امت و بہ تحقیق نہادہ شدہ است رفت و رحمت و شفقت و
 ولہا سے پیغمبر ان بر امت خود بیشتر از آنچه در دیگران نہادہ شدہ است پس گریہ کرد موسیٰ علیہ السلام
 سبب رحمت بہت خود و برین ساعت کہ وقت افضال وجود و کرم است شاید کہ حق سبحانہ رحم

کنند بر ایشان بپرکت این ساعت و بعضی گفته که مقصود موسی بر او حال سرور است بر پیغمبر ماصلی الله علیه و آله و سلم
تا آنکه تا بجان وی بیشتر مرمی و زانند در پیشت بیشتر از آنکه می در آید از آستان و گیر و اما قول موسی که گفت که
فرستاده شد بعد از من نه بر سبیل تقیص و استصغارشان و می ست صلی الله علیه و آله و سلم بلکه تنویر و تعظیم قدرت
پروردگار و عظم کرم وی سبحانه باعتبار آنچه بود آنحضرت در آن سن و عطای آنچه هیچ یکی از پیشینیان را با وجود
کبر سن نداده بود اکثریت سواد است و می از اعم و گیر و گاهی غلام می گویند و مراد قومی عرب و شاب مراد
می دارند اگر چه در سن کمولت باشد و لهذا اهل مدینه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شاب می گفتند و ابو بکر صدیق را
رضی الله عنه با وجود آنکه صغیر سن بود از آنحضرت پیروی گفتند ثم صعد بی الی السماء و السابوۃ فاستفتح جبرئیل قبل من هذا
قال جبرئیل قال و من مک قال محمد قبل و قد مضت الیه قال نعم قبل مر حبا به فتعلم لحنه جبار فلما خلصت من ذ
ابرهیم قال هذا ابوک ابرهیم فسلم علیه فسلمت علیه فرد اسلام ثم قال مر حبا بالبن اصالح و البنی اصالح ثم رعت
الی سدره المنتهی لیسیر بر و شسته شد من بسوی سدره المنتهی که نام درختی است در آسمان هفتم و سح او در آسمان
ششم است و سدره و رخت یعنی درخت کنار است و منتهی به جهت آن گویند که علوم خلایق از ملائکه و غیر هم
فتنی بدان می شود و هیچ کس از آن نگذشته مگر پیغمبر ماصلی الله علیه و آله و سلم صیبت چنان گرم و رتبه قربت بر آن
که در سدره جبرئیل از زبان ماند به اشارت از زبان است فاذا انبثما مثل قلال حجرین ناگاه سیوه آن بانند
کوزهای حجرت بنی بفتح نون و کسر با و بقاف بر درخت کنار و قلال کبیر قاف جمع قله بصم قاف او نر بزرگ
و حجر فخرتین نام موهمنی است قریب مدینه که کوزهای وی بزرگ می باشد چنانکه در حدیث گفته است این آیه
و در قلاتی آذان الضیله و ناگهان بر گامی او مانند کوشماری فیما ان سرت فیله کبیر فافتح با جمع قبل چنانکه و یک
جمع و یک و این تشبیه بر قدر فیم عامه و قیاس عقل است و الا بزرگی وی بیرون از حد حضرت است قال هذا سدره المنتهی
گفت جبرئیل این سدره المنتهی است مقصود جبرئیل با تعلیم و معرفت آن مقام است و اشارت بدان و بشارت
آنحضرت بوصول باین مقامی که شتی عقول و علوم خلایق است یا اعتداز از مفارقت خود باز پس گردیدن
از مصاحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صیبت بگفتا فراتر می بایم نماند به با تدم که نیروی باطن نماند به
و اگر یک سر روی بر ترمیم به فروغ تجلی بسوزد پریم به فاذا ارتفعت انهار پس ناگاه آنجا چهار جوی است نهران باطنان
و نهران ظاهران و جوی باطن اند و جوی ظاهر قلت اما بدان یا جبرئیل گفت صیبت این دو نهر ظاهر و نهر باطن ای جبرئیل قال
اما الباطنان نهران فی المنزله گفت جبرئیل اما و نهر باطن و نهر سیت و مویث طیبی گفته که علی سلسیل و دیگری کوشرت و درخت
این فرشته گفته یکی کوشرت و دیگری نهر الجنبه و باطن اند نعت گویند که در پیشت روانند و از وی بیرون می آید و بعضی گویند از نعت باطن نهر
که عقول کینه و صف آن نرسد و اما الظاهران فالعقل و الفرت و اما و نهر ظاهر پس نهر نهر ظاهر است که مراد نهر و نهرات گویند که نهر

در پنجاه اینها از شیخ صدره می پدید بر زمین می افتند و روان میرود و روی و شیخ جلال الدین سیوطی در مجموع احوال و در باب
سیرت و ذرات احوال و اورده متفحص بجانب و مغرب که تحیر اند عقول در آن و بعضی گفته اند که این از باب تشبیه است که
آب ایشیان در لطافت و عذوبت و منافع مشابه با آب بهشت است یا از باب توافق است که این دو نهر دنیا
موافق و نهر بهشت است و نام کذافی شرح ابن ملجم و الله اعلم ثم رفع لی البیت الممجد و سیر نموده شد برای این است
معمور آن خانه است در آسمان منزه کما فی خانه کعبه که اگر فرض کرده شود افتاد آن بر زمین راست بر خانه می افتد
و در روی در حدیث آمده و باید تمیز با نام من خمر و نام من لبن و نام من غسل سیر آورده شد در وزن آوردند
از می و آورده می باشد تا اشتیاق کنم هر کدام یکی از چهار که خواهم فاضلت لبین پس گرفتم من شیر را و خورد
آن تا غم و غسل بر انقال این انظره پس گفت جبرئیل شیر فاضلت است یعنی دین اسلام که مخلوق اند مردم بر آن و گفته اند
که لبین در آن عالم شمال دین است کسی در خواب ببیند که شیری خورد و تعمیر آن بود که از زمین و عالم معلق و مخلوط
گردد و به نسبت آنکه غذای آدمی در ابتدا از آن است و به جهت صفا و منزلت و عذوبت و گواری آن است علیها و مشک
تو به فطرت خواهی بود و احد که اما نخورد ام الجنائز و ما و شرف و مساوست و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل اگر
تو شرابی بخوردی و شامی بشد در دست تو اگر چه خمر در آن زمان بیاح بود و مخصوصا خمر خبث اما تعبیرش درین جهان این بود
و غسل اگر چه شیرین و شامی است اما لطافت شیر و گواری وی زیاد و بر نیست و در حدیث آمده ذکر غسل نیست همین دو
خمر و لبن تذکر است و ازین حدیث معلوم می گردد که آوردن این سه فطرت بالای آسمان بود و در حدیث آمده
که نزد آمدن بجهت قهقی بود و ظاهر است که در هر دو مقام بود و بهیت المقدس اما خمر و لبین و بالای آسمان اما خمر و لبین
و غسل و الله اعلم ثم رفعت لی الملوۃ خمیسین مملوۃ کل یوم سیرت فرض کرده شد بر من پنجاه نماز هر روز فرجیت
قررت موسی پس برگشتم من از درگاه پس گذشتم موسی علیه اسلام فقال با امرت پس گفت موسی و پرسید از من
بچیز امر کرده شدست تو گفت از امرت خمیسین مملوۃ کل یوم پس گفت من امر کرده شدیم بدینجا نماز هر روز فقال ان
استک لانتطیع خمیسین مملوۃ کل یوم پس گفت موسی بدستی است تو نمی توانی بجای آورد پنجاه نماز هر روز و آن
و الله قد جربت الناس ملک و بدستی من بخدا سوگند از موده ام مردم را پیش از تو و در یافته ام که بدست مشاق کلمت
است طبیعت ایشان و عالجیت بنی اسرائیل انشد المعالجه و علاج کرده ام بنی اسرائیل راحت ترین علاج و اصلاح پذیرفتند
فما حج الی ربک سیر بر بار و موسی پروردگار خود و فاسا که تخفیف لامتک پس سوال کن و در خواست کن
پروردگار اسمعی و تسالی برای است خود فرجیت فوضع منی عشر ایش بر شتم و رفتم بدگاه پروردگار پس
نما و کم کرد از من ده نماز را و چهل ماند فرجیت الی موسی فقال متکله پس باز برگشتم لبوس موسی پس گفت بایند
انچه گفته بود با اول که است تو نمی توانی گذار و چهل نماز من از موده ام مردم را و جبت فوضع منی عشر ایش باز برگشتم

برگاہ پس ہبا و ازین وہ دیگر ایس سے ماند فرحبت الی موسی فقال مثلہ پس باز آدم نزد موسی پس گفت مانند آن
کہ گفتہ بود فرحبت فوضع عنی عشر ایس باز گزشتم پس ہبا و پروردگار تعالی وہ دیگر نسبت ماند فرحبت الی موسی فقال
مثلہ فرحبت فوضع عنی عشر اقامت بعشر صلوات کل یوم پس امر کردہ شدیم بدہ نماز ہر روز فرحبت الی موسی فقال
مثلہ فرحبت فامرت بحبس صلوات کل یوم پس امر کردہ شدیم بیخ نماز ہر روز فرحبت الی موسی فقال ما امرت بصلوات
امرت بحبس صلوات کل یوم قال ان امتک لا استطیع جمع صلوات کل یوم وانی قد جربت الناس قبلک وعاہبت بنی
اسرائیل شہد المعالجات فارجع الی ربک فاسالہ تخفیف ودر بعضی نسخ لا تمک قال گفت آنحضرت سالت ربے
حتی استجبت گفت آنحضرت موسی سوال کردم پروردگار خود تا آنکہ شرم زدہ شدیم کنون رجوع غمی تو ائم کردون
ارضی و اسلم ولیکن ارضی می باشم و تسلیم می کنم امر الی ربایا تسلیم می کنم و می سپارم کارہت را بخدا و تو فوی سے
علمایا ورت نادمی سنا و اصفیت فریضتی پس ہنگامی کہ بگذشتم از ان مقام آواز داد و آواز دہندہ و گفت گذرندیم
و مقرر گردانیدم فریضہ خود را و تخفیت عن عبادی و سبک گردانیدم فریضہ را بر بندگان خود نماوم بار از ایشان
متفق علیہ ۲۴ + و حسن ثابت البنائی بضم با و تخفیت نون تابعی مشہورست از اعلام بصرہ و قضاوی ایشان عیب
اہل وقت خود بود لباس فاخری پوشیدہ و چہل سال در صحبت انس بود و اصحاب کتب ستہ از وی روایت دارند و انس گفت
مر خبر افضل ست و ثابت از مصباح خیرست عن انس روایت می کنند ثابت از انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و
سلم قال کہ آنحضرت گفت آیت بالبراق آورده شد مرا براق و ہوا تہا برین طویل فوق اطوار و دون اہل و ہوا
ہا پر پایہ آیت سفید و از بالای حمار و پایان استریش عافہ عند منی طرفہ می آستد سمومی نزد نہایت اہل ہر
و کبیتہ منی آیت بیت المقدس اس سوار شد براق را تا آنکہ آمد بیت المقدس را بفتح میم و سکون قاف
و کسر وال و بضم میم و فتح قاف و فتح وال شد و نیز آمدہ فریضتہ بالحقہ الی بریطہ ہا الانبیاء پس بستم براق را
بحلقہ و مسجد کہ می بستند براق را بان حلقہ پیغمبر ان حلقہ پس کون لام و فتح نیز آمدہ و بریطہ بقوانیہ و تخانیہ ہر دو
روایت ست و ہا بضمیر مونث را حج بحلقہ و در اکثر اصول بضمیر مذکر نظر بر معنی قال ہم دخلت المسجد گفت آنحضرت
پس تو آدم من و مسجد بصلیت فیہ کہ تمین پس گذاردم در وی دور گوت و تحقیق فوت شد این را وی را
و کہ امامت آنحضرت انبیاء اہل بیت اختصار یا ذہول چنانکہ در حدیث اول ذکر دخول بیت المقدس سید
فوت شدہ بود ثم فرحبت فجاءنی جبرئیل بانام من حمز و انام من لبن پشتر بیرون آدم پس آورد
مرا جبرئیل آوردی از حمز و آوردی از شیر فآنحضرت لبین پس اختیار کردم و برگزیدم من شیر فقال جبرئیل آنحضرت
القطرۃ پس گفت جبرئیل اختیار کردی تو فظرت را و دین را اتم عرج بنا الی السماء پشتر بالا بروہ شد ما را
سبوی آسمان و ساق مثل ستارہ و راند را وی مثل معنی این حدیث کہ گذشت چنانکہ می فرماید قال گفت آنحضرت

فاذا انا باوم سن ناگاہ سن گذشتیم باوم دریم بومی از حب بی اس تر حیب کرد او من و مر حبابی لذت و دوعالی بخیر و دعا کہ و
 مزاج بیکی و قال فی السمار الثالثہ گوشت در آسمان سوم فاذا انا بویست پس ناگاہ من با بوسم چنانکہ در حدیث سابق نیز
 پنجمین بود اذ ابو اعلی شطر الحسن ناگاہ بوسن داده شدہ است شطر حسن را از حب بی و دوعالی بخیر پس تر حیب کرد بوسن
 بن و دعا کرد و مر بخیر بد آنکہ شطر یعنی نصف و بمعنی خبر و می از شی نیز آید نصف باشد یا کمتر از ان و بہ معنی جهت و سوسے
 نیز آید و مر او اینجا خبر دست و اگر بمعنی جهت حمل کنند نیز درست است یعنی داده شدہ است جہتی از حسن و ظنی بزرگ
 از ان و باطلجا ثابت شدہ است در شان حسن بوسن علیہ السلام و صباحت وی خبری کہ می اندازد و در وہن کہ
 وی را درین باب خبر وی عظیم از ہمہ فزون تر بود و ہم درین قصہ معراج را و ایتی آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و
 سلم فرمود رسیدیم بزمی کہ حسن خلق اشد بود و افزون بود از خلق و حسن چنانکہ قمر نسبت بسار کو اکب باز تر ندسے
 بدینی آورده در جامع خود از انس بن مالک کہ فرستادند ای تعالی بیج پیغمبری را اگر خوب روی و خوشی و ازوست
 پیغمبر شایخ خوب روز و خوشش او از تر از ہمہ پس حدیث معراج مخصوص بغیر آنحضرت باشد چنانکہ بعضی
 گفته اند کہ تکلم در عموم خطاب داخل نمی باشد و شیخ ابن حجر کہی در شرح شمائل گفته کہ از تمام امیان
 با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است کہ اعتقاد کنند کہ جمع نشدہ در ظاہر صورت بیج آدمی از حسن و
 لطافت آنجہ جمع شدہ دروسے چنانکہ جمع نشدہ در باطن سیرت بیج کیے از فضل و کمالات آنجہ جمع شدہ
 دروسے زیرا کہ ظاہر عنوان باطن است و حد و ضابطہ در وصف و تے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن است
 کہ بیچ چیز تہ الوہیت است از فضل و کمالات ہمہ اورا ثابت است و بیچ کس کا لتر از وی و مساوسے
 باو نیست کسی بحسن و ملاححت بیارمانسد بہ تر اورین سخن انکار کارمانسد بہ ہزار سکہ بیارزار
 کائنات زوندہ کیے بخوبیے صاحب عیارمانسد بہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حسنہ و جمالہ و فضلہ
 و کمالات کم نیکر بجا موسے و ذکر کرد راوسے این حدیث کہ سیتن موسی را علیہ السلام چنانکہ در حدیث
 سابق گذشت و قال فی السمار السابوہ و گفت راوسے این حدیث در آسمان ہفتم فاذا انا
 بابا ہیم مستند الطرہ الے البیت الممور در حالیکہ تکیہ کنندہ است ابراہیم پشت خود را بسوسے
 بیت الممور و اذ ابو یوسف کل یوم تبعون لفت ملک ثم لا یعودون و ناگاہ بیت معموری در آید اورا از برای طواف ہر روز
 ہفتاد و ہزار فرشتہ بہتر باز نیکر و ندان فرشتہ ماونمی در تہ یعنی آرا ہر روز ہفتاد و ہزار فرشتہ دیگر می آیند و در شرح حدیث سابق
 معلوم شدہ کہ این بیت اہم و مساوت و مقابل خانہ کعبہ است و میگویند کہ این بیت الممور بجان خانہ است کہ برای آدم علیہ السلام
 فرود آورده و در باز بوسند نم بوسن الی سدرۃ المنتہی سیر و ہ شدہ مر ابوسوی سدرۃ المنتہی فاذا و ر قما کاذان التیسرۃ
 و اذ امر کا لطلال معنی این در حدیث سابق معلوم شد فلما عثبما من امر احد ما غشی تغیرت پس بر گاہ کہ پوشید

سدره را از امر الهی آنچه پوشید از انوار دیگر گویا شد و رنگ دیگر گرفت و در حدیث آمده است مثل پروانه‌ها که بر جمع می‌افتند و این از زبر بود و بعضی گفته انوار بالعمای و شفقگان بودند و اما احد من خلق الله است طبع ان نعمت ما من جسمنا پس نسبت بهیج یکی از خلق خدا که تواند وصف کردن اورا از خوبی او و اوحی الی ما اوحی و وحی کرد حتی سجانه بسوی من آنچه وحی کرد و آنرا از خدا و رسول و وحی بحکیم نداند و احوال و اقرب بصواب است که آنرا بر ایهام و اجمال گذرانند و به بیان و تفسیر آن تعرض نکند مگر علی حسین صلوٰۃ فی کل یوم و لیلۃ پس فرض کرد انیدومی تعالی بر من نجاه نماز در هر روز و شب و منزلت الی موسی پس فرود آمد از علو آن مقام بسوی موسی در آسمانی که وی بود فقال ما فرض ربک علی امتک پس گفت موسی چه چیز فرض کرد و نسیب پروردگار بر است تو قلت حسین صلوٰۃ گفتم فرض کرد انید نجاه نماز و در بعضی نسخ فی کل یوم و لیلۃ قال ارجع الی ربک فسأله تخفیف گفت موسی باز کرد بسوی پروردگار خود پس سوال کن اورا سبکی را فان امتک لا تطیق ذلک زیرا که است تو طاقت نداری و از افانی بلوت بنی اسرائیل و جو تبوم پس بدستی من از موده ام و تجربه کرده ام بنی اسرائیل را قال فحبت الی ربی و قلت یارب تخف علی منی گفت آنحضرت پس باز گشتم من بسوی پروردگار خود گفتم ای پروردگار من سبک گردان بر است من بظلمتی خمسا پس کم کرد از من پنج نماز از حضرت الی موسی و قلت حظ منی خمسا پس باز گشتم بسوی موسی و گفتم کم کرد پروردگار تعالی از من پنج نماز اقال ان امتک لا تطیق ذلک فارجع الی ربک فسأله تخفیف قال گفت آنحضرت فلم ازل ارجع بن ربی و موسی پس عیشید بودم من که بر می گشتم میان پروردگار من و میان موسی و هر بار پنج نماز کم می شد تا آخر پنج نماز مقررت حتی قال تا آنکه گفت پروردگار یا محمد این خمس صلوات کل یوم و لیلۃ لکل صلوة عشرین نمازهای فرض پنج است هر نماز را ده حسنه است فذلک خمسون صلوة پس ما من جنات اینها حکم نجاه نماز و ان پوشیده ماند که ازین حدیث معلوم شد که پنج پنج نماز کم کرد پس مراجعت نه بار شد و از حدیث سابق ده ده معلوم شد و در آخر پنج کم شد و در حدیث آینده بیاید که شش شرط کم کرده شد و ظاهر شرط به معنی نصف است و تطبیق میان روایات این چنین کرده اند که وضع شرط و نصف عام تر است که یکبار کم کرده باشند یا در وفات پس چون پنج کم کردند و در وفات ده شد و در پنج دفع نسبت و پنج و کرمانی گفت در دفع اول نسبت و پنج کم کردند و در ثانی سیزده بخیر کسر و در ثالث هفت فتمت بر و بعد از آن که یک حسنه به شد زیاد و تفصل نمود مولی رحیم بر است نبی کریم خود و فرمود من هم بحسبه فلم یعلما کسی که قصد کرد و نسبت بست به نیکی کردن پس نکرد آن نیکی را و بعمل در نیاید و نسبت که حسنه نوشته می شود آن حسنه که قصد آن کرده مر او را یک نیکی کامل تمام فان علما نسبت که عشر پس اگر عمل کرد آن نیکی را نوشته می شود آن حسنه مر او را ده چند آن اقل این است و در احادیث دیگر آمده است که از ان مضامین نیز می گردانند تا بقصد بلکه زیاد بر اندازد صدق و اخلاص و من هم بسببه فلم یعلما تم کتب در شیا و کسی که قصد کرد و بید کردن پس نکرد و بی را نوشته نمی شود آن سینه پنج چیز فان علما نسبت که واحد پس اگر عمل کرد آن بی را نوشته می شود برای وی یک بدی و گفته اند که این در هم و قصد است اما غم کم تر است و دیگر است بالاتر از هم و آن علما نسبت

در وی موافق است چنانکه در موضع دیگر بضمیل بیان کرده شده است قال گفت آنحضرت عزت پس فرود آمد

از ان مقام عالی حتی آنست الی موسی فاخبرته تا آنکه رسیدم بوسی پس خبر و اوم اورا به حقیقت حال فقال ارجع الی

ربک ففعل الخفیف پس هنوز گفت موسی برگرد بسوی پروردگار خود پس سوال کن تخفیف را تا آنچه هم حزری کم کند قلت

قد رحبت الی ربی حتی آنست منتهی گفت من تحقیق رجوع کردم بسوی پروردگار خود چندان باز تا آنکه تشرم داشتم

از وی رواه مسلم + ۳ + و عن ابن شهاب عن انس قال کان ابو ذر یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و آله و

سلم قال فرج حتی سقفت بیتی روایت است از ابن شهاب زهری از انس که گفت بود ابو ذر رضی الله عنه حدیث میکرد

که آنحضرت کتک کتک کتک از من سقفت خانه من و انا بکرمه و حال آنکه من بیکم بودم فرج بلفظ مجهول است تخفیف و تشدید

تشر گفته اند و روایات در تعیین مکان اسرار مختلف آمده در بعضی حطیم و در بعضی حجر چنانکه در حدیث اول

از فصل گذشت و در بعضی عند البیت و در بعضی شعب ابی طالب و در بعضی بیت ام هانئ

و این شهر ترست و جمع میان اقوال چنانکه در فتح الباری گفته است که وی صلی الله علیه و آله و سلم در بیت

ایمانی بوده باشد و روایت خود گفته باعتبار میت و در آن و آن و شعب ابی طالب پس فرشتگان آمد و بر در

کعبه آورد و از آنجا گرفته پس جسدی بر در فتح صدری پس فرود آمد جبرئیل پس نشکافت سینه مرا و فرج آنجا

بلفظ معلوم است مخفف ثم غسله باو ز فرم پیشست سینه را تا باب ز فرم ثم جاز طبت من و منب ممسکی حکمت و ایمان

پس آورد و جبرئیل طشتی را از زر بر حکمت و ایمان فافرنه فی صدری پس لیخت طشت را در سینه من ثم طبقت

پس تشدید سینه را شرح این در فصل اول گذشت و لیکن ظاهر در آنجا آن بود که غسل قلب و طشت و منب بود

بعد از آن پر کرده شد باو ایمان و از آنجا ظاهر می شود که شست شسته بود باب ز فرم بعد از آن آورد طشت حکمت

ب حکمت و ایمان و ریخته شد در سینه مبارک فمال فی منب اخذ بیدی فرج بی الی السماء پس گرفت جبرئیل دست مرا

پس بروشت مرا بسوی آسمان و ریخت بر او سوار می بر او و رفتن به مسجد اقصی نیست از آنجا رفته اند بعضی تا آنکه معراج

در غیر لیلة الالاسری بود و سوار می بر او و اشهد اعلم علما جنت الی السماء الدنیا قال جبرئیل لیا زان

السماء افتح پس هنگامی که آدم با سخانی که پایان ترست گفت جبرئیل مرگنجینه و از آسمان بکشای منی در آسمان اقال من نهدا

قال جبرئیل قال بل ملک احد قال نعم می محمد فقال ارسل الیه قال نعم فلما فتح علونا السماء الدنیا پس هنگامیکه کتک کتک شد در بالا آمدیم

این آسمان را از اجل قاعد علی سینه اسوده و علی سیاره اسوده ناگاه مروی شسته است که بجانب سمت وی سیاهی با

هر دوست چپ وی سیاهی است یعنی اشخاص مردم اسوده بفتح نمره و سکون سین و کسر و او جمع سواد و آن شخص نشانرا

گویند و در فتح الباری اشخاص از هر حزری از نظر قبل سینه نمک و از نظر قبل تالک می چون نگاه میکنند آنرو جانب سمت خود

میخندد و چون نگاه میکنند بجانب سمت چپ که نمیکنند فقال پس گفت آنرو در جانب بالشی اصابع و الابن اقلت جبرئیل من نهدا

میخندد و چون نگاه میکنند بجانب سمت چپ که نمیکنند فقال پس گفت آنرو در جانب بالشی اصابع و الابن اقلت جبرئیل من نهدا

گفتن جبرئیل بر اکیست این مرد که بر دست راست وی و دست چپ وی سیاهی داشت قال بذا آدم گفت جبرئیل
 این آدم است و نزد الاسودہ عن یمنہ و عن شمالہ شرمینہ و این سیاهی با از جانب راست وی و از جانب چپ دست
 ارواح اولاد اوست که تمثیل شده اند اینجا و نسیم بفتح نون و سین نفس و روح و بدن و معنی انسان نیز آید قال
 لیکن منہم اہل الجنۃ پس آنها کہ بر دست راست اند و بشیطان اند و الاسودۃ التي عن شمالہ اہل النار و سیاهی ہا می کہ
 در جانب دست چپ اند و در میانند فاذا نظر عن یمنہ منحنک و اذا نظر قبل شمالہ کیس چون نگاہ می کند آدم بجانب
 یمن خود می خندد و چون نظری فلگند بجانب دست چپ می گیرد از اینجا معلوم می گردد کہ در ان نشادی و اندوہ اولاد
 شاو و اندوگین می شوند بد باشند یا نیک حق عرج بی الی اسرار الثانیۃ تا آنکہ بالابوہ شد مرا بسوی آسمان دوم فقال
 لھا از ہذا انما گفت جبرئیل مرخازن آسمان دوم را بکشنا فقال لہ خازنہا مثل ما قال الاول پس گفت مرخازن آسمان
 آسمان دوم ہا شد انما گفت خازن آسمان اول کہ گیت و با تو گیت گفتنم جبرئیل و بانست محمدالی آخرہ قال انس ذکر
 انہ و عدنی لسموہت گفت انس پس ذکر کرد آنحضرت با ابو زکر وہی یافت در آسمانہا این انبار آدم و اور پس و
 موسی و عیسی و ابراہیم و علم مثبت کینت مناز لہم و اثبات نکرد و بیان نمود کہ تگونہ بود منزل ہا و مقام ہا می این پیغمبران
 خیر اندہ ذکر آدم فی آسمان الدنیا جزا آنکہ وی ذکر کرد کہ یافت آدم را در آسمان نخستین کہ پایان برست و ابراہیم سلمی
 و السمار السادستہ و یافت ابراہیم را در آسمان ششم و در حدیث اول گذشت کہ ابراہیم را در آسمان ہفتم دید و این مثبت و
 اقوی است زیرا کہ در حدیث جامعہ آمدہ است کہ دید اور آنکہ بیت اعمور و باطلہ و تمکین عورت دیدن انبار در ان آسمان
 گوید و را ما و بیت واقع شدہ است و ان با بشتباہ روایت است یا تو اند کہ در ہر دو آسمان دیدہ باشد فتمد بر قال ابن
 شہاب فاخبرنی ابن عمر گفت ابن شہاب پس خبر داد مرا ابن عمر کہ اجماعہ و زای محمد بن ابن عباس و اباجہ بن جعد
 و شدید موجدہ و بعضی بہ تخانیہ گفتہ و بعضی بنون و مشہور بہا موجدہ است صحابی است الانصاری کا نام یقولان
 قال ابنی بودند ابن عباس و ابو جہد کہ می گفتند گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تم عرج بیے حتی طرت استوس
 اسبح فیہ صریح الاقلام پیر بالا بروہ شد مرا تا آنکہ ظاہر شد و بر اندم بجای بر آمدنی کہ می شنووم و روسے
 آواز قلم ما کہ فرشتگان بدان تقدیر ما و حکم ہا می الہی می نویسند و از لوح محفوظ استسخ می کنند کیفیت ان قلم ہا
 خبرند اور رسول خدا اند و حقیقت مسلم خیر نسبت کہ بدان نفوس عیون پیدا شوند و فی و اولاد و در حقیقت
 آن و اہل خست و قومی از فلسفہ از انامویات کنند و از ظاہر بر آزند و طریقہ اسلام است کہ از اہل بی ظاہر
 کنند و بوجود قلم اہل شوند و حقیقت از احوالہ لعل آلسے نمایند و اللہ اعلم و قال ابن عمر و انس و گفت ابن
 عمر و انس قال ابنی گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرض اللہ علی الہی حسین صلواتہ پس فرض گردانید خدا
 بر است من پنجاہ نماز فرجیت بذک کہ مررت علی موسی فقال ما فرض اللہ علی اشک قلت فرض حسین

صلوة قال فارجع الی ربک پس رجوع کن بسوی پروردگار خود فان استک لا تطیق پس تحقیق هست تو طاقت آن نداری
فراجعتی پس بازگردانید مرا یعنی سخن مرانی اصراح رجوع گزینتن و مراجعت بازگردانیدن سخن را فوضع شرطاً پس نهادند
که هر وقت که آنرا و یا بعضی آنرا بیان این و شرح حدیث ثابت گذشت فرجعت الی موسی فقلت وضع شرطاً فقال رب
ربک مراجعت کن پروردگار خود و فان استک لا تطیق ذنک فرجعت و در بعضی نسخ فرجعت نسخت است بجای فرجعت
و این ظاهر ترست فوضع شرطاً فرجعت الیه فقال ارجع الی ربک فان استک لا تطیق ذنک فرجعت ترجمه این عبارت
از سابق ظاهر شده است فقال بی حس و بی خمسون پس گفت پروردگار تعالی این پنج نمازست بصورت
در عمل و پنجاه است یعنی در ثواب لا یدل القول لمدی تبدیل و تغییر کرده نمی شود قول نزول و مراد یا عدم تبدیل نیست
خمسست و بودن او حکم بود یا عدم تبدیل حکم تا کنج در عالم پنجاه است حکم بودن حسنه بد فرجعت الی موسی فقال
ارجع ربک فقلت تحقیق من ربی ثم نطق بی حتی انتهى الی سدره المنتهی پس برده شد مرا تا آنکه به نهایت
سدره المنتهی رسیده شد تا سدره المنتهی نطق و انتهى بهر دو لفظ مجهول تصحیح کرده اند و عشیما الوان لا اوری ما ہی پوشید
سدره المنتهی را رنگ پاک در زنی یابم من که صیغه تحقیق آن رنگ با تم او خلعت الجنته پستور آورده شد
من و بهشت فاذا فیها جناب اللؤلؤ پس ناگاه در بهشت گنبد های مرواریدست و جناب جمع جنبده نغمه سیم و
سکون نون و ضم موحده در آخر ذال معجزه عمارت بلبلند در چنانچه قبه و عامه بفتح با خوانند و ظاهر است که این
معرب گنبدست و در روایت مسلم آمده که سیری کردم من در بهشت ناگاه در آن جوی است که بر هر دو کنار و سه
قبه است از مروارید کاواک و اذ اترابها المسک و ناگاه خاک بهشت از مشکست یعنی خوشبو مثل مشک
با حقیقت مشکست متفق علیه ۲۰ و سخن عبد الله قال لما اسری رسول الله روایتست از عبد الله بن مسعود
گفت هنگامیکه شب برده شد پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم انتهى به الی سدره المنتهی به نهایت برده شد آنحضرت را تا سدره
المنتهی و بی فی اسما السواسته و سدره المنتهی در آسمان ششمست و حدیث مالک بن انس که در آسمان هفتم
است و می گویند که پنج او در آسمان ششمست و شاخها و ریخته الیهما منتهی ما یخرج به من الارض بسوی سدره المنتهی
نهایت پذیر می شود چیزی که بالا برده میشود از زمین از اعمال و علوم فقبض منها پس گرفته میشود از وی بقدرت الهی بی آنکه
فوق آن روند و الیهما منتهی ما یهبط به من فو قما فی قبض منها و بسوی سدره المنتهی منتهی می گردد چیزی که پایان فرستاده میشود
از بالای وی از او امر و احکام الهی تعالی پس قبض کرده می شود از وی و می گیرند ملائکه که استیاده اند آنجا و منتهی
علوم خلق و عروج ملائکه است و لهذا سدره المنتهی نام کرده اند و خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالاتر از آن
بیچ کس نرفته و آنحضرت بجای رفت که آنجا بانیست بدین برواشت از طبیعت امکان قدم آن به اسری بعبده است
من اسجها طرام و تا عرصه و جوب که خصامی عالمست بدو کاسخانه جاست و فی جهت و فی نشان نام بر سرست پس

شکرت در آنجا هیچ مانده از آشنای عالم جان پرس ازین مقام به قال گفت آنحضرت با این مسود برای تائید قول خود که گفت و غیثها الوان قول خداوند تعالی در قرآن مجید او تعیشی السدره ماغیثی وقتی که می پوشید سدره را چنانچه که می پوشید یعنی چیزی که بکنه آن نتوان رسید که چند است و چون است مقصود بقرآن است و شاید که مراد بقول آنحضرت لا ادری ما هی تیر همین است بچقیقت عدم علم دور ایت و در حدیث دیگر آمده است که بر هر برگ و سبزه نوشته استاده است که تسبیح می کند و جماعه از جانور ان سبزه که از احوال ارواح انبیا و اولیای می دارند و آنکه فرموده قال فرانس من ذهب بامتنا تشبیه گفت و آن انوار نازل از عالم ملکوت را تشبیه کرد و بفرانس بفتح فایر نده مشهور که گردش می گرد و در اینجا اشارتی است بشوق و محبت ملکوت و حیرانی و سرگردانی و می بر نور اقدس رب تعالی و در روایتی جراد من ذهب یعنی تخ از زرتیر آمده و این نیز سبب تشبیه و تمثیل است زیرا که بر درختان این جانوران می آیند و می شنیند و من ذهب گفتن کنایت از صفات بسیار است و تواند که مراد بچقیقت و ذهب باشد و قدرت شامل همه چیز است و الله اعلم فاعطی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لثنا پس داده شد آنحضرت را در ان شب معراج سه چیز و بچقیقت آنچه داده شد بوی صلی الله علیه و آله و سلم در ان شب از هوا سب علی و علی و انوار و اسرار و فیوض و برکات بیرون از حد حس و احساس است ولیکن عبد الله بن مسعود این سه چیز بجهت شرف و کرامت که تعلق باست دارند ذکر کرد اعطی الله لثنا من دواته شد نمازهای بیجان و اعطی خواتم سورة البقرة و داده شد آیت ها که خاتم سورة بقره است امن الرسول بما انزل الیه تا آخر سورة و مضمون آن ناطق است بکمال حمیت خداوندی مر این است مرحومه را و تخفیف تکالیف از ایشان و عنون حضرت اومرا ایشان را و نصرت وی مرا ایشان را بر کافران و عنقر من لا یشیرک با الله من و متعشیا الفحمت و کعبه زید شد کسی را که شریک نبی گرداند بخدا از است وی چیزی را گنایان کبیره که می در آزند مرکب از آتش و دوزخ بزور و شدت و انجام در افگندن بسختی یعنی عاصیان است را آخر امر زید به بهشت می در آند

رواه مسلم + و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم القدر ایتمی فی الحجر بهر آتش به تحقیق می و ان من خود را که بودم در حجر کبیر ما و سکون جمیع موضعی است متصل کعبه که ناودان کعبه در ان جا است و قریش تسالنی عن مسرای و حال آنکه مشرکان قریش می پرسیدند مرا از شب رفتن به بیت المقدس از علامات و نشانه های آن جا تسالنی عن شایا من بیت المقدس لم ایتها پس سوال کردند مرا از چیزها از بیت المقدس که ثابت نامم از این وقت پرسیدن ایشان از جهت طربان نمایان فکریت که یا ما کربت مشکه پس اند و گویین کرده شد من اندوهی که هرگز از این کعبه کرده نشده ام مانند آن فرقه اشدرلی نظر الیه پس برداشت خدا بیت المقدس را او نزدیک گردانید ازین و بر پشت می تابان و نبود مراد عالی که نظری کنتم بسوی آن وی نیم از اینجا با ما بسالونی عن شیء الا ابیتکم نمی پرسند قریش مرا از هیچ چیز که آنکه می آگاهانم من ایشان را و خبری در جمیع چیز می پرسند و قدر ایتمی فی جماعه من الانبیا و تحقیق مسود انهم خود را آند

بیت المقدس در جماعتی از پیغمبر ان فاذا موسی قائم یصیلى پس ناگاه می بینم که موسی ایستاده است نمازی کند فاذا ابراهیم
 ضرب پس ناگاه موسی مردیت سبک گوشت عبد مریض موسی با گردانده ام جودت بهر دو منی سے آید گاهی به معنی
 جوده شعرو گاهی شیخ جودتیم به معنی اجتماع و می گانه من رجال مشنوره گو یا که وی از مردمان مشنوره است که نام قبیل است
 ازین و اذ عیسی قائم یصیلى و ناگاه عیسی نیز ایستاده است نمازی گذارد و اقرب الناس به شیها عروه بن مسعود گفتند
 نزد یک مردم بوی از روی تشابهت عروه بن مسعود گفتی است که نام یکی از صحابه است و در کتاب بدر الخلق گوشت
 که سرخ و سفید بود و لطیف بود چنانکه گو یا آب از روی وی می چکد و اذ ابراهیم قائم یصیلى تشبه الناس به صاحب کرامت
 ترین مردم با ابراهیم یا شفاست یعنی نفسه می خواهد آنحضرت از صاحب کرامت شریف خود را اگر گویند که آن جهان دار تکلیف نیست
 نماز روی چرا باشد جوایش آنکه انبیا صلوات الله و سلامه علیه زنده اند بحیات حقیقی دنیاوی و چون زنده اند شاید که
 تکلیف نیز باشد و نیز مرفوع در آن جهان و خوب است نه وجود آن فحانت الصلوة پس در رسید وقت نماز قائم موسی است
 که مردم من بسیار او این نامت با بنیاد بیت المقدس بود و از آن ایشان را بر آسمان برودند یا ارواح ایشان را در آسمان
 متمثل و تشکل ساخته که عیسی و اوریس که بچسبند بر آسمانند و الله اعلم بما فرغت من الصلوة قال لی قائل یا محمد بن امانک
 خازن النار علیه السلام پس بر گاه که فارغ شدم از نماز گفتم مرا گویند ای محمد این گنجینه دارش است پس سلام
 ده بروی خالفت المیه پس باز گفتم بسوی وی فبدا فی السلام پس ابتدا کرد وی مرا بسلام و نگفد اشت مرا که من
 بروی سلام کنم از جهت وجود غلبه شکوت و رحمت آنحضرت بر نار و خازن وی قائم ظاهر حیا می نماید که این احوال بر آسمان
 باشد و تواند که نامت آنحضرت را بسیار آسمان نیز باشد ولیکن سیاق حدیث در آنست که در بیت المقدس بود و الله اعلم

رواه مسلم و نیز الباب خال من الفصل الثانی + ۱ + الفصل الثالث + عمن جابر بن سمیع رسول الله علیه
 و آله و سلم یقول روایت از جابر رضی الله عنه که وی شنید آنحضرت را که می گفت لما کذب بنی قریش بهنگامی که نسبت
 به روع کردند مرا مشرکان قریش در قضیه اسرا بیت المقدس و پسیدند مرا از نشانه های آن مکان گفت فی الجهد
 ایستادم من و در حجر نخلی الله لی بیت المقدس پس روشن گردانید و نمودند ای تعالی مرا بیت المقدس را
 و دور کرده را میان من و وی چنانکه دیدم آنرا از آسمان و احوال دارد که بیت المقدس را بر او شتمه پیش آنحضرت اینجا
 آورده باشند چنانکه در حدیث ابن عباس آمده است که گفتم آنحضرت پس آورده شد مسجد را و نهادند نزد و ابراهیم
 و این مبلغ و اذ ابراهیم است در سوره چنانکه عاقل گردانید شد تحت بلقیس در عرفة امین نزد سلیمان علیه السلام فظفقت اخیبرم
 من آیاتہ پس در ایستادم من که خبری و هم قریش را از نشانه های بیت المقدس و انا انظر الیه و حال آنکه من نظر
 می کنم بسوی آن متفق علیه بودم که در احادیث موراج مدیثی بنیاد رو که حال رویت آنحضرت مراب العزیز را معلوم کرد
 و صحابه را و تا امین است در آن و قول مختار اثبات است و بعضی گویند بدل وید و دیدن بدل و رای و این

و صحابه را و تا امین است در آن و قول مختار اثبات است و بعضی گویند بدل وید و دیدن بدل و رای و این

و تحقیق و تفصیل این در باب روایت اشهد در کتاب الجنبه و النار گذشت فتمد بر ۴۴۰ باب المعجزات معجزه
 از مجازت یعنی عاجز گردانیدن و آن امری است خارق عادت که ظاهری گردد و بومی دعوت نبوت و خوارق
 عادت که پیش از ظهور نبوت ظاهر شد آنرا باصدا گویند و ارباب صفا محکم گردانیدن بناست بسنگ و گل گویا
 که در وی استحکام امر نبوت است و مجموع خارق عادت را چهار قسم نهادند آنچه از کفاده و فساق ظاهر گردد
 آنرا استدراج گویند و آنچه از عموم مسلمانان ظاهر شود آنرا معونت خوانند و آنچه از اولیا بود که است و بقیود و عوسه
 نبوت انبیا قسام بیرون رفت و سحر خارق عادت نیست بلکه ظاهری گردد و بسبب ازیر که آنرا با شرف کند و هر
 بسبب مادیه ظاهر گردد و خارق عادت نبود چنانکه شفا با ژویه طبعیه و هر که آنرا خارق عادت خواند باعتبار ظاهر نیست

۴۸۰ + الفصل الاول + عن ابن عباس ان ابابکر صدیق قال روایت است از انس که صدیق رضی الله عنه
 در وقت حکایت کردن از قصه هجرت و در آمدن در غار و رسیدن مشرکان بر سر غار بختن سید ابراهیم صلی الله علیه و آله
 و سگفت نظرت ای اقدام مشرکین علی رؤسنا و نحن فی الغار نگاه کردیم من سبوی یا یهای مشرکان که ما را می حبسند و طلال انگ
 ما در ورون غاریم و صوت آن غار انجمن و آتشده است که اگر کسی بر روی استیاده باشد نظر آنکه در ورون غار است بر با هم
 و می افتد و اگر آنکس بجای پایی خود چشم بندد بنزد آنکه در ورون غار است و گفت نقلت پس گفتم من یا رسول الله ان

احد من نظرتی قدمه ایبرنا اکتب تحقیق یکی از ایشان نگاه کند بجانب پایی خود و بندد چشم خود را بجای پایی خودی بنزد بار فقال
 پس گفت آنحضرت یا پیکر یا طرب یا شین الله ما شوا حیت گمان تو بان دو کسی که شد است سوم آن دو کس بنزد ابا ایشیا
 تبصرت و اعانت و معجزه درین قصه برگردانیدن خدا ایتالی است بجهت کفار از انقضای تفتیش و نظر کردن بدرون غار با هم
 و اشتن ایشان که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق رضی الله عنه در غارند عیت فالصدق فی الغار و صدیق طم بر
 و هم بقولون یا بالنار من ارم و طبیی رویت کرده است که آنحضرت دعا کرد بر ایشان و گفت خداوند اگر گردان چشمهای
 ایشان را پس گرد غار می شنند و در غار می یافتند ایشان را و بندها کی بود پرده بستن عنکبوت نیز معجزه بود چنانکه در احادیث آمده است

متفق علیه + و عن ابن عباس عن ابن عباس ان قال لاسی کبر روایت است از ابوبکر عازب از پدرش
 که عازب است که وی گفت مرا بی بکر صدیق را که یا ابابکر حدیثی که شب فتنی تو یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت
 مرا چگونه گردید و چه گردید تا شب رفتم ما و من بعد و باره از فردا که آن شب حتی قام قائم الظمیرة تا آنکه نیمروز
 شد و باستیا و آفتاب قیام نیجایست توقف و ظمیرة به معنی نیمروز مراد قیام ظمیرة آفتاب که در نیمروز جهان
 نماید که گویا استیاده است و حرکت نمی کند و خلا الطريق لایمیریه احد و عالی شد راه چنانکه میگردد و روی به سجده
 فرغمت لنا صخرة طویله لها ظل پس نموده شد ما را او ظاهر شد بر ما سنگی در از که هر دو را سایه است طم نات علیها الشمس

نیامده است بران محروم آفتاب فخر لنا عندنا پس فرود آمدیم مانند آن منوره و سورت یعنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا بیسے و برابر و
 ہو کر آدم من مرا آنحضرت را بجای برود دست خود نیام علیہ کہ خواب کند آنحضرت بر آن جا و بسطت علیہ فرود و قلت تم و
 گترانیدم من برانجا پوستین پاره را و گفتم خواب کن یا رسول اللہ و انا انقض ما حولک و من می بینم چیزی کہ گرتست و
 و ہر کہ پیدا شود از ہر جانب و نگاہبانی و پاسبانی می کنم و خبر می آرم از ہر جانب و نقض بفا و ضا و مجر نظر کردن در جانبے
 و ہر چہ دیر کہ در دست و نفعند بفتحات عمارت را گویند کہ دستا دہ می شوند در رفتن بجاسوسی تمام پس خوابید آنحضرت و حجت
 انقض ما حولک و بیرون آدم من در حالتی کہ می بینم و جاسوسی می کنم جابہای کہ گرد آنحضرت است فاذا انا براع مقبل پس ناگاہ
 من ملائی شونده ام بچراپندہ گویند ان کہ پیش آئیدہ است قلت انی نمک لبس پس گفتم آیا در گویند ان تو شیر می بست
 قال نعم گفتم را می آرمی بست قلت آنحلب گفتم آیا پس می دوشی شیر اقال نعم گفتم آرمی می دوشم فاخذ شاة فحلب
 فی قصب کتبہ من لبن پس گرفت گویند می را پس دوشید در کاسے چوبین قدری از شیر را قصب بفتح قاف و سکون عین قلم
 چوبین مفاک سطر کہ سیراب کند آرمی را و کتبہ بفتح کاف و سکون شکتہ و با و موصدہ یک دوشیدن از شیر و سعی ادا وہ مملتا
 للبنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر قومی نہیا شیرب و تیو ضا و با من مظرہ بود کہ برداشته بودم آنرا برای آنحضرت کہ سیراب
 می شد و روی دمی نوشید و وضومی کرد و قانیت البنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ہونی النوم پس آدم من نزد آنحضرت و
 آنحضرت در خواب بود فکرست ان او قطع پس ناخوش داشتہ کہ بیدار کنم اورا و او بختہ پس موافقت کردم
 من آنحضرت را در خواب یعنی من نیز خواب رفتم و بہ تقدیم قاف بر فائز رواست کردہ اند یعنی صبر کردم و توقف
 نمودم و بیدار نکردم حتی اہتقیظ تا آنکہ خود بیدار شد آنحضرت فصببت من الماء علی اللب پس ریختم بارہ از
 آب بر شیر حتم بر داسفک تا آنکہ خشک شد پایان شیر با پایان قدر یعنی آب بسیار ریختم تا شیر ہمہ سرد شد و
 این عادت عربست کہ آب سرد و شیر می ریزند و می خوردند ظاہر اور دفع حرارت شیر فائدہ دار و قلت اشرب
 پس گفتم من نوشم یا رسول اللہ اشرب حتی رضیت پس نوشید آنحضرت تا آنکہ راضی و خوشحال شد من و
 از اینجا معلوم می شود کہ شادی جان محب و خوش دلی و می در خوشی و آسایش محبوبست و اینجا اشکال می آرنند و
 می گویند کہ چون بی اذن ملک گویند شیر دوشینند و خوردند جواب می گویند کہ گویند از ان دوستی از دستان ابو بکر
 بود یعنی شہدے کہ عماد بر رضای او داشت و نیز عادت اہل مکہ بودی کہ دستوری می دادند گویند چندان خود را کہ بر آسے
 رگہ زریان و گرسنگان شیری دواہ باشند و تواند کہ چیزی دواہ خریدہ باشند فافهم و اللہ اعلم قال المربان لا حصل لہ
 گفت آنحضرت آیا وقت نشدہ مر کوح کردن را قلت بلی گفتم آرمی وقت آن شد کہ کوح کنیم قال فارحلنا بعد
 ما مالک اشس گفت ابو بکر پس گویند ہم پس از خمیدن آفتاب از مشرق بجانب مغرب یعنی بعد از وقت نوال و ہوا پیر
 کرد و بار آورد و نبال ما سابقہ بن مالک کہ اہل مکہ اورا و جماعہ دیگر اورا و نبال ہا بگماشته بودند کہ ہر کہ محمد را بسیار داور احد
 شد

برجم و این سراقه بعد از فتح مکة بشرقت اسلام مشرف شد حضرت امینا ابوبکر می گوید رضی الله عنه پس گفت من آمده شدم با
 یارسول الله یعنی کسی آمده بریدن ما و گرفتن ما فقال لا تخزن پس گفت آنحضرت اندوه مکن و غم مخور ان الله عنایت
 خدا بپاست بعضی عارفان گفته اند در فرق میان این قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و قول موسی علیه السلام
 که گفت ان می ربی نظر شهود آنحضرت نخست برحق و لطف و کرم وی افتاد و پسر بنفس خود بر عکس حال موسی که نظر
 وی اول بر نفس خود پس از آن برحق افتاد و شهود اول اتم و اکمل است و موافق ماریت شیأ الاریت الله قبله
 و ثانی ماریت شیأ الاریت الله بعد اول حال اهل عذاب و عیان است و ثانی حال استلال و برهان و نیز
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم معنا گفت تا فخرای است را نیز از ان نصیبه باشد و موسی علیه السلام می گفت و مخصوص
 بخود گردانید چنانکه در رانی و در نا حقائق الاشیاست و دعا علیه الهی پس دعا کرد و سراقه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 فاطمت به فرسه الی بطنه فانی علیه من الارض پس فرود رفت با سراقه پایهای اسپ وی تا شکم و زمین سخت ارتعاش و در
 در گل و در آمدن در کاری که بیرون نتوان آمد از وی و جلد بچشم و لام مفتوحین زمین شکست فقال انی ار اکت
 و عوتنا علی پس گفت سراقه بدستی من می بینم شمارا که دعا کرد و پیر بنیان من فاد عموالی پس دعا کنید برای سود من فالتد
 لکما پس خدا نگاه دارنده و یاری دهنده شمار است ان اود عنکما اطلب تاکه و فغ کتم از شما طلب کافران را دعا
 که الهی پس دعا کرد و در پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فانی پس است سراقه از ان محنت و در روایتی سه بار دعا کردند
 و هر بار فرود می رفت و نجات می یافت فجل للطفی احد الا قال پس در سیتا و سراقه که پیش می آید هیچ یکی از کافران
 که در طلب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر آمده بودند مگر می گفت کفتم ما ههنا کفایت کرده شدید شما و طلب یعنی بیست
 و یک طلب کنید من طلب کردم نیست اینجا کسی که اورا می طلبید فلالطفی احد الا رده پس شش می آمد سراقه هیچ یکی را
 مگر آنکه بازمی گردانید او را توفیق علیه ۳۰ و عن انس قال سمع عبد الله بن سلام یقدم رسول الله صلی الله علیه و
 آله وسلم و آتیت از انس گفت شنید عبد الله بن سلام که یکی از اجداد یهود و عظامی ایشان یهود خیر قدوم آوردن
 آنحضرت را بعد نیند در حیرت و هوشی ارض کحیرت بنجاد و مجر و حال آنکه عبد الله بن سلام در زمینی بود که می چید میوه را
 از درختان یعنی در باغ وستان خود بود میوه را از درختان می برید می چید مقصود بیان واقع است یا مبالغه است
 در آمدن او نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و استعمال وی در ان با وجود آنکه در کاری بود و مجال فرصت تنگ بود و در
 صفات آنحضرت را در تورات خوانده تحقیق نموده منتظر ظهور نور نبوت بود و هم در روز اول قدم ایمان آورد و طاعت
 مدتی بود که مشتاق تقاضای بودم + لاجرم روی ترا دیدم و از جبار فتم + فانی الهی پس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 فقال انی سائلک عن ثلاث پس گفت عبد الله بن سلام از برای تحقیق علامات و نشان صدق آنحضرت
 بدستی من سوال کننده و پرسنده ام ترا از سه چیز که لا یعلمن الا الهی فی و اندران سه چیز را اگر کسی که پیغمبر است

فما اول شرط الساعة على اذان سيدنا انت كحسب تختين علامت باي قيامت وما اول طعام اهل الجنة وحيث
 تختين خورش هم شقيان که در اول در آمدن به بهشت بخورند و ما نيزع الولد الى ابيه او الى امه وحيث که می کشند
 فرزند را بسوی پدرش یا بسوی مادرش و شبیه می گرداند او را به یکی ازین دو معنی فرزند که گاهی در صورت مشابه پدر
 می آید و گاهی مشابه مادر است آن چیست قال اخبرني بهن جبرئيل انفا كنت انحضرت خبروا مرابان سه حسبه
 جبرئيل اننون همین ساعت گفتن انحضرت این سخن را بعد از تشبیه است مراد او کثادان کوش هوش و سگ
 بوجود وحی و نزول جبرئیل اما اول شرط الساعة فمنا كحسب الناس من اشرق الى المغرب انختين نشانه ها سے
 قیامت پس اشقی است که می برانگیزد و گرد می آرد مردم را از جانب مشرق بجانب مغرب شرح این در باب
 اشراط الساعة گذشته است و اما اول طعام یا کله اهل الجنة و انختين طعامی که می خورند از بهشتیان فریاد و
 کبد حوت زیاد و حکر باهی است و ان حکر باره ایست او بخته حکر و طعم او در غایت لذت است بیان این نیز در باب
 صفة الجنة و اهلها گذشته است و اذا سبق ماء الرجل ماء المرأة نزع الولد و چون پیش سر شود آب مرد آب زن
 یعنی پیشتر در رحم می نشاند می کشد فرزند او مانند می گرداند بخود و اذا سبق ماء المرأة و چون عقب می کشد آب زن
 یعنی آب مرد او در بعضی نسخ ماء الرجل نذ که دست نزع می کشد زن فرزند او مانند می گرداند بخود ازین حدیث معلوم شد
 که سبب شبه فرزند پدر یا مادر سبقت آب یکی ازین دو است و از حدیث دیگر که در باب غسل از کتاب الطهارة
 گذشت معلوم کرد که سبب غلبه است یا سبقت است و سبقت زن منهن بر دو معنی توان داشت قال گفت عبد الله
 بن سلام بعد از شنیدن جواب اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله و گفت عبد الله بارسول الله ان اليهود
 قوم بهت بد رستی یهود گرویی اند بسیار بهتان کننده و دروغ گوینده و افترا کننده و بهت و روع بستن بر کسی
 و بهت بفرم با و با سکون آن یهود و روایت حج بهوت بر وزن فحول مبالغه و انهم ان یعلیوا با سلامی من قبل ان
 تسالهم میتونی و بد رستی ایشان اگر بدانند سلام آوردن مرا پیش از آنکه بر می تو ایشان را دروغ می بستند
 بر من یعنی بعد از رسیدن نجارت الیه و پس آمدند یهود نزد انحضرت و عبد الله در گوشه پنهان فقال ای رجل عبد الله
 فیکم پس گفت و رسید انحضرت که ام مرد است یعنی چاکر مردی است عبد الله بن سلام در میان سخا قالوا خیرنا و ان
 خیرنا انتمد بهترین ماست و سپر بهترین ماست و سید ما و این سید ما و تر ماست و سپر ماست و عبد الله
 بن سلام از اولاد یوسف علیه السلام بود قال ارا تیم ان سید گفت انحضرت خبر و سید مرا که اگر سلام آرد
 عبد الله بن سلام یعنی شایم سلمان می شود قالوا اعانوه الله من ذلك گفتند یهود نگاه دارد او را عبد ای تو
 از ان یعنی از سلام آوردن خزن عبد الله پس بیرون آمد عبد الله از ان جایی که مخفی شده بود و فقال اشهد ان لا
 اله الا الله و ان محمد رسول الله فقالوا ایس گفتند یهود عبد ان که معلوم کردند سلام عبد الله را شتر نا و این شتر نا و سگ

چیزین ما و پسر بدترین ماست فائز موه پس نقص او کردند و کم او گفتند قال نه الذی کنت احواف کفنت عبد الله
 انیسیت چیزی که بودم منکیر رسیدم از بهشتان و اقترای یهودیان یا رسول الله رواه البخاری ۴۰۰ و ۴۰۱
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شام و چین بلخا اقبال ابی سفیان و هم از آنست که آنحضرت نگاهش کرد
 هنگامی که رسید بارش آمدن و رومی آوردن ابی سفیان یعنی بکاروان از شام مکه و این مقدمه فرود آمد بدست
 که ابی سفیان اموی به تجارت شام رفته بود و اموال بسیاری آورد و با وی حمل سوار بود و چون مسلمانان این
 شنیدند خود آهنگند که برین قافلہ بنهند و چون این خبر مکه رسید ابو جهمل بالای کعبه برآمد و مذاکره مردم را جمع کرد و برآورد
 و با وی گفتند که کاروان را ساحل گرفت و نجات یافت و بیرون میاد چون وقت زوال آن بی دولت سیده بود
 بگفته مردم باز نیامد و بیدار رسید و واقع شد آنچه واقع شد چنانکه در کتب سیر مطهرت مقصود اینجا ذکر سوره آنحضرت
 رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم که خبر داد و تعیین مواضع هلاک و افتاد و شرکان را در عرصه نمود و چون آنحضرت
 با اصحاب مشورت کرد و قاصد مدین عباده و سیمان و سعدین عباده که از کبر او تقبای انصار بود فقال یکنسب یا رسول الله
 و الذی نفسی سیده لو امرت ان کتبتما لاجرا لاختنا یا اگر امری کنی توومی فرمائی که در آیم مرا کسب را از اسب و شتر و دریا
 هر آنکه می در آیم آنهارا در دریا یعنی بر روی زمین چه باشد که بفرموده تو در درون دریا می افتیم خویش در آب آمدن
 و حاضر در آوردن در آن و لو امرت ان نضرب الکبا و الی برک انما و لقلنا و اگر می فرمائی ما را که بنیم مگر بای شتران و
 اسپان تا بک انما و بر کسب موده و فتح آن و سکون را و انما و کسب سحر و فهم آن و بعضی نتیج نیز گفته اند نام مذکور است از بلاد
 بین بادی قهای جبر یا قهای محموده بر آنند می کنیم و می ز نیم مگر بای شتران را کناست است از تیر اندن آنها که در وقت
 سواری و درین پایهای سوار بر مگر نیزند قال کفنت انس مذنب رسول الله پس خوانند و تحت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 الناس مردم را بر آمدن فائز موه حتی نزلوا بدر ایس بر آمدند و رفتند مردم تا فرود آمدند بدر را که نام موضع مشهور است
 میان مکه و مدینه و وجه تشبیه بدر در کتاب انما و گذشت فقال رسول الله کفنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطریق
 اجبار از غیب و وحی آسمانی نه مخرج خلایق این جامی هلاک شدن و افتاد و غلامی است نام یکی از آن شقیای می بود
 و بیض پیده علی الارض و می نهاد آنحضرت دست خود را بر زمین برای تعیین موضع سنا و همنایجا و اینجا یعنی هر که آمد
 موضع را تعیین نمود و شایسته سیکر و قال کفنت انس تمام اطاعت من موضع بدر رسول الله پس دور نشد و در گذشت چه
 یکی از ایشان از بجائی که دست نهاده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میط و در شدن و دور کردن رواه مسلم ۴۰۵
 و حکم ابن عباس ان لنبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و هو فی بینه یوم بدر رواه ابی سعید ان کفنت کفنت
 حال آنکه وی در خمیه بود و زید بن العاص شد که همک و دو عدد خداوند اسوال می نمودن ایمان و ایمان تمام و سیر برین فوید ترا که
 و حضرت من بر اعدای دین داده و انشد نغمه و فهم شین و نشد و نشد آن با کسب کرده حقیقت و انشا و درین کفنت کرد

گویا از خاطر وی کم شده بود و تو بیا و داوی آزاد نیز گفت آنحضرت اللهم ان تشاؤ لا العبد لعبد الیوم خداوند اگر می خواهی
 که پرستید و نشوی پس از امر و زمین بر روی زمین از آدمیان کسی ترا نپرستد یعنی اگر این جماعه مسلمانان را بپلاک
 می کنی دیگر که می پرستد ترا و این عبارت بصریح نیز روایت آمده و نیز آمده است که آنحضرت مناجات می کرد و
 تا آنکه روزه را بپشتاد و از خود رفت فاخذ ابو بکر بیده پس گرفت ابو بکر رضی اللہ عنہ دست آنحضرت را فقال تسبیح
 پس گفت ابو بکر پس است ترا این قدر که گفتمی و کرد می بار رسول اللہ تحت علی ربک بسیار مبالغه کرد می تو در دعا
 الخاح ستمین و الخاح آنحضرت در دعا برای دلیر ساختن و پابرجایی کردن مسلمانان بود زیرا که ایشان سینه تپند
 که دعای آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در امثال این موطن البیتہ مستجاب است خصوصاً وقتی که الخاح کند و مبالغه
 نماید و سوال فخر و بوشب فی الدرر پس چون گفت ابو بکر این سخن بیرون آمد آنحضرت از جانبی که دعای کرد و
 حال نشت که آنحضرت بر می آمد از زره خود از غایت فرح و نشاط و یقول سبزم الطبع و یولون الہ بر سبکو بدین و یک است
 کیناست و او نشود این جماعت و روی گردانند و پشت و بند چون آنحضرت درین حال و ابرو مایر بود و میان سیم و
 بی نیاز می حق و امید بوعده می تعالی و در آنچه از جانب رجا یقین و طمانینتی که از جانب ابی بکر رضی اللہ عنہ و غنچ اول
 و می سیر امید شکفت بر غایت و خبر و او بانرا هم شکرکان و نصرت مومنان بطریق اعجاز که باطلان و اذن حق سبحانه
 اورا بر غیب ظهور کرد و گفته اند که گمان نبود کسی و چه جاسے گمان بدون است که مگر و توفیق و یقین ابو بکر پروردگار
 تعالی و تقدس قومی تر و محکم تر بود از آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در آن حال عاشا و کلا بلکہ باعث مر آنحضرت را
 بر دعا و الخاح شققت بر اصحاب و تقویت قلوب ایشان بود زیرا که این اول شہدی بود از مشاہد جماعتی سبیل شہ
 که مشاہد کرده بودند ایشان پس مبالغه کرد در توجہ و تفریح و اہتمام بدرگاہ ذوالجلال از برای تسکین نفوس تقویت
 قلوب ایشان پس چون دریافت آنحضرت قوت یقین و طمانینت از جانب ابی بکر دریافت استجابت را و جمع کرد
 خاطر را که از جانب ایشان نشستی و مگر انی داشت و امام غزالی گفت رحمۃ اللہ علیہ کہ حال آنحضرت اتم و اکمل بود با تسامح
 نظر و علم بصفت غنا و لا ابالی در گاہ حق و سلطوت و جلال وی و نظر ابو بکر بر ظاہر و عدہ بود و صدق آن و این را سبقت
 دیگرست کہ در رسالہ تسلیمہ لہما تب از بعضی محققین نقل کرده ایم و در شرح نیز چیزی از آن مذکور است رواہ النجاشی
 + + و عمنہ ان ابی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال یوم بدر و ہم از ابن عباس است کہ آنحضرت گفت روز بدر ہذا
 جبرئیل ائذ بر اس فرسہ این جبرئیل است کہ گنبدہ است سر اسپ خود را و عثمان آنرا برای ساختگی جنگ علیہ ادا
 الحرب در حالی کہ جبرئیل است دست او از جنگ و سلاح آن معجزہ انجا و بین آنحضرت است جبرئیل را برای جنگ
 کردن ہمراہ در روز بدر رواہ النجاشی + + و عمنہ قال بنی جبرئیل من اسلمین یومئذ نشید و ہم از ابن عباس است کہ گفت
 در اثنائے آنکہ مروی از مسلمانان روز واقعه بدر حملہ می کرد و می دوید فی اثر جبرئیل من اسلمین امامہ در پے مردے

از مشرکان که پیش آن مرد مسلمان بود از سب مشرکانه با سواد فوق ناگاه شنید آن مرد مسلمان آواز زدن تازیانه بالا سے خود صوت الفارس بقول و شنید آواز فارس را که می گوید اقدام خیزوم اقدام کن ای خیزوم اقدام در آمدن جنگ و شجاعت نمودن یا پیش آتی ای خیزوم و اقدام به معنی اول نفتح بمنزه و سکون قاف و کسر عدال است و بر وجه تسمیه بمنزه و ضم و ال و خیزوم نفتح بمنزه و سکون تحتانیه و ضم زای نام اسپ جبرئیل است که ذی القاموس و بعضی گفته اند نام اسپ یکی از فرشتگان است از نظر اهل المشرک امامه نزد تعلقاً ناگاه ناگاه کرد آن مسلمان بیسوی مشرک در پیش خود که بر زمین افتاد بر قاف نظر الیه پس باز نگاه کرد و پیش خود بیسوی مشرک فاذا هو قد خطم القدیس ناگاه آن مشرک بچشمتی زده شده است بر بینی او و پدید آمده است اثر زدن بر بینی او و خطام کسب نشان بر بینی فسر و بچشمتی رسیده بود و جرات بر بینی و لبید بن المغیره روز بعد رو باقی مانده بود اثر آن بر بینی و باین است اشارت قول حق سبحانه علی خنبد علوم و شق وجهه کفر تبه السوط و سگافته شده بود روی آن مشرک مانند زدن تازیانه فاخته ذکک اجمع پس شمر شد جای ضرب به چنانکه باقی می ماند اثر ضرب بنبر و سپاه بنجاد الا انصاری پس آمد انصاری که همان مرد مسلمان است که دیده بود مشرک را با بحال محدث رسول الله پس خیزد و پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم با بچند دیده بود از شنیدن آواز زدن سوط بر مشرک و افتادن او بر زمین تا آخر آنچه گذشت فقال صدقت پس آنحضرت گفت با انصاری راست می گوئی ذکک من السما و التالته آن مذکور از کرمک فرشتگان از آسمان سوم بود قتلوا ابوندر سبعین پس گشتند فرشتگان در آن روز بقتل کس از مشرکان و اسیر و اسبوعین و اسیر ساختند و بند کردند بقتل کس را رواه مسلم + و عین ابن ابی ذر قال قال رب عن عین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن تمامه یوم احد جلید کفیت سعد ویدم من استامی آنحضرت و از جانب چپای او روز واقعه احد و مردی که علیهما ثیاب بیض بران دو مرد جامهای سفید بود بقتلان کاشد القتال کشش و کارزاری کردند همچو سخت ترین کارزار و کشش کردن مار و هما قبل و لا بعدند ویدم من آن دو مرد و پیش از آن و نی پس از آن یعنی جبرئیل و میکائیل می خواهد سعد بن ابی وقاص بان دو مرد جبرئیل و میکائیل را این تفسیر از او می است و لا بد لیساع از آنحضرت و اخبار و سے صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود متفق علیه + و عین البراء قال بعث ابی صلی الله علیه و آله و سلم رباطا الی ابی رافع روايت است از برادرین عازب گفت بر بخت و فرستاد آنحضرت گروهی را بیسوی ابی رافع بیهودی که کیفیت وی ابو الحقیق بنضم حارمله و فتح قاف اولی و سکون تحتانیه میان دو قاف که دشمن ترین دشمنان آنحضرت بود که عمدت کلینها کرد و فتنه گر بهمانند و چو با کرد و در صحنه که داشت پناه حبت پس آنحضرت جماعت را بروی برگماشت که بخ فسا و او را کبر کنند و بلاک سازند قد غسل علیه عبد الله بن عتیک بینه لیل پس در آمد بر ابی رافع عبد الله بن عتیک بفتح عین مهمله و کسر فوقانیه بر وزن عتیق که از شاخه میر انصاری است خانه ابی رافع را در شب و چون نام قتل و مال آنکس و سے در خواب بود

پس گشت اور فقال عبد اللہ بن عبد ربیع و حضرت اسیب فی لیلۃ حتی احدث فی ظہرہ یس منادوم ثم یرا اور شکر وی تا آنکہ گرفت
 در پشت او و گرفت از ان وقت انی تکلیفیں شناختم من و یقین دانستم کہ گشتم من اور اخصبت فتح الابواب
 پس در پستاندم من کہ می کشایم در پای حصن اور اما وہ آئید ان رہا تیر کہ دستا وہ بود حضرت ایشان را ہمراہ
 من بر امی گشتن او و بیرون در پستاندم بود و شریک شوند در قضیہ و عبد اللہ بن عبد ربیع بکلیہ غریب و آمدہ بود و
 تفصیل این در کتب سیر مذکورست و در صحیح بخاری نیز در او اول کتاب الامازی بعد از غزوہ بدر حدیث آن مذکورست و
 بنامت غریب و عجیب است حتی اتمیت الی در قبۃ فوضت بر علی تا آنکہ رسیدم بہ پای زینہ پس منادوم پای خود را بر پای
 زینہ فوضت فی لیلۃ مکررہ پس افتادم از ان پای زینہ بسبب اشتباہ پای زینہ بر زمین و شب بہتاب فاضلت ہمانے
 پیش شکست ساق من فوضت ہما بہما پس بہستم ساق را بہ ستاری فاضلقت الی امی الی پس فرستم من بسوسے
 یا ان خود کہ بیرون در پستاندم بود و فاضلت الی ابنی پس رسیدم من بحیاب بنعمہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خدمت
 پس خبر دادم آنحضرت را بقیضہ گشتن و می فقال لہ بطر جلاک پس گفت آنحضرت فراخ کن و در از کن پاسے خود را
 فسلط بر علی پس فراخ کردم پای خود را سہما پس مالید و گذرانید بر ساق دست مبارک خود را فلما نام اشتکلت
 پس بیشد ساق من گویا کہ شکایت نکردم ساق را و در وقت شرم از ان ہرگز شکایت دراصل بہ منی نگاہ کردن و بہتے
 در دو بخاری نیز آید رواہ البخاری ۱۰۰۰ عن جابر قال ان یوم الخندق تخفروا بیت است از جا بر گفت کہ ما روز خندق
 کہ عبد ربیع است از غزوہ اعراب می کند ہم خندق را و خندق گوی کہ گرد شمر کہ بندہ معرب کندہ و قضیہ آن مذکورست در
 اما ویت و کتب سیر فوضت کہ یہ شد بیدہ پس پیش آمد و پیدا شد زمین سخت کہ گشتن ان آسان بود و کہ یہ بنعمہ کاف
 و سکون وال و تختانیہ زمین سخت میان کوہ کہ تیر و کلند و روی کار کند فجا و ابنی پس آمدند اصحاب نزد بنعمہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فقالوا ہذہ کہ یہ عرضت فی الخندق پس گفتند این زمین سختی است کہ پیش آمدہ است و خندق فقال
 انما نزل پس گفت آنحضرت من فرود آیم تم قام لہ پستاندم و بطنہ معصوب بجز شکر آنحضرت بستہ شدہ بود
 بہ سنگی از جہت گرسنگی و لہبہ ہلکتہ ایام لا تذوق ذوقا و رنگ کردہ ہویم ماسہ روز و در حالی کہ نمی شنیدیم چہیدے
 را و ذوق بفتح ایچہ چہیدہ شود از ناگول و مشروب یعنی گرسندہ بودیم و سر روز گذشتہ بود کہ ہرچ چہیدہ ہویم
 فاخذ الہنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لمعول پس گرفت آنحضرت بین را ففرب فعا و کتبہا اہل پس زور بر ان
 کہ پس گشت آن کہ یہ نوہ ریگ زیر ان معول کہ سیرسیم و سکون مہملہ آہستہ کہ شکستہ و شکافتہ می شود
 ہوسے کوہ و کتبہ بفتح کاف و کسر شکستہ تل ریگ و اہل بر وزن اعلی و تختانیہ ریگ زیر ان روان فاکفارت
 اسے امر اسے جا بے گوید پس چون شاہدہ کردم از جوع را در ان حضرت بر شتم و میل کردم و رفتیم بسوسے
 زبان خود کہ نام وی سہیلہ بنت سعوز انصاری بود فقلت ہل عندک تہی پس گفت من آباہست نزد تو خیزی از طعام

تاریخ

و سباب آن فاکلی رایت بالبنی پس بدرستی من دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم محضاً شنید اتر کر سلی تحت را
 محض بفتح خا و سکون میم و فتح تیز آمده گر سنگی چنانچه محضه و شخیص و محضان مرد و بار یک و لاغر شکم از گرسنگی فاخرت
 جراباقیه مصاح من پیغمبر پس بیرون آوردن زن ابنائی را که در وی همانند از جو بود جراب کبیر و فتح ابنا از چرم و غیر آن
 و لثام بجهت و اجن و مار ابرغاله بود خانه پرورد بجهت بفتح با و سکون تا پنجه پیش و فی لهر ارج بهر شور زره چون بره و برغاله نزد
 ماده و در بعضی نسخ بهیمه بلفظ تصنیف و اجن بجم از حیوان آنچه در خانه افسنت گرفته باشد فقه بجهت ما پس فرج کردم من آن
 بهمه را و طخت اشیر و اس کرد زن من جور او در بعضی نسخ بضم تا نیز بجمع کرده اند یعنی من اس کردم جور او را حتی جملنا
 اللهم فی البرمه تا آنکه گردانیدم و انداختیم گوشت را در ریگ و بریدم بضم موده و سکون را و یک از سنگ و آلان نیز
 متعارف در حرین و یک از سنگ است و بریدم می گویند و قدر کم می گویند تم خبت البنی استر آدم من پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم فسارته نقلت پس هر گزشتی کردم آنحضرت را پس شتم یا رسول الله و بجنا بجهت و طخت ضاعا من پیغمبر
 فرج کرده ایم ما نیز فاکلی را و اس کرده است زن من با من همانند از جو این مقدار چیزه ما فرست فتعال انت
 و نفرساک پس بیات و جماعه با تو نفرسختین گرویدی از مردان کم از ده مصاح البنی صلی الله علیه و آله و سلم یا اهل
 الخندق ان جابر اصنع سور انھی بلا کلم پس آواز در او آنحضرت و گفت ای اهل خندق بدرستی جابرساخته است
 مهمانی پس شتابی کنید و بیاید و سور بضم سین و سکون و او طعامی که خوانده شود بمر دم بدان لفظ فارسی است
 که بر زبان شریف آنحضرت رفته و چند لفظ دیگر هم هست از فارسی که آنحضرت آنها را مشرف ساخته فقال رسول الله
 پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لا تنزلن بر تکلم و لا تجنبن مجنک حتی اجی فرود نیارید شما و یک خور او مان
 ندرند خیمه خور اما آنکه بیام من و لا تنزلن بضم فوقانیه و سکون نون و ضم لام و تجنبن بفتح تا و ضم ز او هر دو بصیغه جمع
 و جاد آمد آنحضرت فاخرت که چنانچه پس بیرون آوردن من برای آنحضرت خمیری که داشت بفتح فیه پس آب دهن
 مبارک انداخت و خمیر و بارک و دعا کرد و برکت و زیادتی تم محمد الی برتنا لیسر قصه کرد و داد بسوی دیگر ما بفتح و
 بارک تم قال ادعی فایز فله شکر است گفت آنحضرت بزنی من بجوان و بطلب زن نان برنده را پس باید که بزوجه
 تو و اقدحی من بر تکلم و بکش گوشت بکفگیر از بر نه خورمان و لا تنزلوا و فرود نیارید دیگر از دیگران و هم الف
 جابرمی گوید و این اهل خندق نیز ارس بودند فاستم باشد لاکلوا پس سوگند می خورم بخدا بهر آنکه خوروند این هزار کس
 حتی ترکوه و آخر فواتا آنکه باقی گشتند از او گشتند و ان برتنا لیسر کما هی و بدرستی و یک ما بر آنه می جوشد
 چنانچه بود و غطبه یعنی جوشیدن و یک بکذافی کلام اشارتین و ان مجنبا لیسر کما هو و بدرستی خمیر ما بر آنه پنجه می شد
 چنانچه بود مشفق علیه انیمه از برکات آن سید السادات و منبع البرکات بود صلی الله علیه و آله و سلم که زمین و آسمان و
 ظاهر و باطن از برکات و نعم و س پرست و تصور باید کرد که چه ذوق و سرور ازین سرور و ولما ای اهل حضور حاصل شده باشد

باشند تا ومان دلی و خوش باطنی که برکت آن رحمة للعالمین و روی را و یا بدیک بار این تقیر در بازار که در مسج است
از تره فروشی می شنود که بر ترهای خود آب می فشاند و می گوید یا برکه الہی تعالی و انزلی ثم لا ترحمی ای برکتی سب
بیا ویند از این فرود آبی پس از آن بر گز که کن اللهم صل وسلم وزود و بارک و کر م علی سیدنا و مولانا و برکتنا
محمد و آل و صحبته اجمعین + زنجوری بر آمد جان مسالم + ترجمه یابی اللہ ترجم + نه آخر رحمة للعالمین + نه زنجوریان سپرد
فاریغ نشینی + ۱۱ + و سخن بے قناده ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال لعمارین کفیر الخندق لعل یسبح برأسه
و یقول رویت است از ابی قتاده که از شام بر صحابه است که آنحضرت گفت مر عمار بن یاسر را و در هنگامیکه می کند
آنحضرت با عمار خندق را پیش شروع کرد آنحضرت که سر می کند سر عمار را و یک می کند که و از سر وی و می گوید بوس
این همیشه ای شدت و شفقت و محنت پیشتر به یفیم سین مملو و فتح میم و تشدید سختانیه نام ما در عمار است که سلمان شد
بکوه و عذاب کرده شد در وین خدا و بیرون نیامده از آن تا آنکه خبر زد ابو جہل لعین در فرج وی و بکشت او را پس
آنحضرت سختی و محنت عمار را یاد می کند و ندای کند آنرا و در حقیقت مرادند ای عمار است و لند از مودتک الفسنة
و الباغیة می شنود اگر و بی که یعنی می کنند و بیرون می آیند از اطاعت امام برحق مراد بان فزعه معاویه و قوم او است
زیرا که قتل عمار در حرب صفین است و عمار با امیر المؤمنین علی بود و وی از دلایل تحاینت علی است در آن قضیه چنانکه آورده اند
که عمرو بن العاص نزد معاویه آمد که عجب کاری شکل پیش آمد که عمار بن یاسر بر دست ما گشته شد معاویه گفت شکل صلیت
گفت من شنیدم که آنحضرت بجا گرفت تفتک الفسنة الباغیة معاویه گفت که عمار ما گشته ایم علی گشت که او را
بجنگ آورد و در بعضی اخبار آورده اند که معاویه بعمرو بن العاص گفت تو عجب مردی بوده که در کتیر خود می لغزی و البته
اعلم و این حدیث را طریقی کثیره بالغ بر بیست و شصت و تو از چنانکه در رسالت تمیز البشارة ذکر کرده ایم و معجزه در اینجا اخبار به
غیب است که از قتل عمار بر وجه مخصوص خبر دادند رواه مسلم + ۱۲ + و سخن سلیمان بن صخره صمد و مملو و فتح را ابو لطف
خرامی کو فی صحابی است و بود وی رضی اللہ عنہ حیر فاضل عابد سن عالی داشت و شرف بود در قوم خود و امیر بود
بطالبان کینه اما تمهید حسین بن علی رضی اللہ عنہما و خلق کثیر ابرار آورده و خوانده و در همان حال همیشه در سن و دو سال
رضی اللہ عنہ قال قال الہی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
کرده شد و پریشان کرده شده که در غزوه خندق بر جنگ و عداوت آنحضرت اجماع و اتفاق کرده بودند و غزوه خندق اغزوه
احزاب نیز میگویند بعین جهت که شرکان و میو و همه گروه های کافران اتفاق کرده بودند پس و در کار تعالی با و اولشکار و نتا
از طایفه که دریم و بریم کردند ایشانرا چنانکه در احادیث و کتب سیرند کورست و اجلی بلفظ مجهول و معلوم نبود و وقت است پس آنحضرت
اجبار از غیب نمود الا ان لغزوه و لا یغزوا با یغزیدون کنون غزای کنیم ما ایشانرا و غزای کنیم ایشان ما را و چون سیر ایم و ما
می کنیم بسوی ایشان و میرویم بر سر ایشان و نمی آیند ایشان بر سر ما و چنین شد که بعد ازین غزوه قدم مشرکان بچنگ سلمان نیاید

و مسلمانان بر ایشان قیام کردند و فتح با کردند و راه بخاری ۱۳۰ و سخن عائشه رضی الله عنها قالت لما حج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 الحندق بنكمامي كبركشت شخصت از غر و خندق و انهم كفتار و وضع اسلح و منها و اسلح جنگ را بجهت فرغ از جنگ و غسل غسل
 کرد و بعضی روایات آمده است که یک جانب شمرسته بودی غسل هنوز تمام نکرده بود که اماه جبرئیل آمد نزد شخصت جبرئیل و بنویسند آن
 من لبعبار و حال آنکه جبرئیل می فرماید سر خود را و پاک می کرد و از گرد که در غر و خندق بدان الود شده بود و فقال قد وضعت اسلح پس
 گفت جبرئیل شخصت تحقیق نهادی توسط اسلح را و الله ما وضعت سجد اسکنند من نه نهاده ام اسلح را چنانکه می بینی از حج هم بیرون شده
 بسوی این گافران فقال له بنی اس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاین پس بخاروم و بسوی که بیرون آید فاشار الی بنی قریظة لیسان
 که جبرئیل بسوی بنی قریظة که قومی از یهود بودند و به چهار میل از مدینه بودند و صحنی داشته اند و الا ان تا ان باقی است و مسجد بنی قریظة شخصت
 در ایام محاصره ایشان در آنجا اقامت داشت و نمازی کرد و بعد از روی در آن مکان مسجدی بنا کرده اند مشهور است و آن در جانب شمال مدینه
 است شرح ابنی صلی الله علیه و آله و سلم الیهم بیرون آمد شخصت و رفت بسوی بنی قریظة متفق علیه و فی روایة للبخاری قال اس
 کافی نظر الی بخاری ساطعانی زقاق بنی غنم گفت اس گویا که من نگاه می کنم بجانب غبار که بر می خاست در کوه چینی غنم فتح مدین مجرب و
 سکون نون و فتح نون نیز آمده نام قبیل است از نصار زقاق بغیر از ای و قافین کوچی موکب جبرئیل از جماعت سواران که همراه جبرئیل
 بودند و بعضی شتر من موکب و این غنم است و موکب کسب کاف جماعه سوار و پیاده که در آن اقامت سواران عبارت نمایه تخصیص آن
 سواران مشهور میشود که سیر کنند بر می آید بجای حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنکام سیر کردن و رفتن پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم الی بنی قریظة بسوی این قبیل و بنجره از آنجا آمدن جبرئیل است اسلح پوشیده با دو کوشش ای جنگ و درین غنم از موکب
 بر چند ذوات آنها دیده نمی شد + ۱۴ و سخن جابر قال غطت الناس بوم الخی بیه گفت جابر شنه شدند مردم روز صد پیغمبر
 و بشد نیز آمده و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بین بدیه رکوته و حال آنکه شخصت در پیش می رکوته بود و فتح اطرفی از جرم که وضو
 ساخته شود و بوی قنوسانند پس ضومی کرد شخصت از روی غم قبل الناس نحوه سیر روی آوردند مردم و آمدند بجانب شخصت
 قال لهم عندنا ما توضعوا گفتند مردم نیست نزد ما بی که وضو کنیم بان و شرب و بنوشیم آن آب الا ما فی رکوتک مگر همین آب که در
 رکوته است فوضع ابنی صلی الله علیه و آله و سلم یره فی الرکوته پس نهاد شخصت دست خود را در رکوته فعمل الماء فیومین بین ما بویه پس گفت
 آب که می باشد از میان انگشتان شخصت کاشمال ایون مانند چشمه ما قال گفت جابر شنه با و توضعنا تا پس شخصت یک ما و وضو کردیم ما
 قبل ما یکم گفتیم گفته شد و جابر احدی بود بدین حال لو کنا ما نه لغت لکفانا گفت جابر چند بود بدین چنین است و نقد آب روان
 شد که اگر می بودیم با صد نفر کس بر زمین نمی بود ما اکتفا شمس شرمه و رواقع بودیم ما یا نزه صد ظاهر عبارت آن بود که گو
 نبار و پا نصد و لیکن مقصود بسیار است و تکیه نیست و نیز اول حدیثی بود که بعد از جبرئیل که در این تحقیق علیه + ۱۵ و سخن
 البربرین عازب قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اربع عشرة یامه یوم احدی یومی گفت جابر بودیم با چهار روز و صد کس در
 روز صد پیچید در روایت جابر با نزه صد گفت بعضی می گویند زیاد از چهار روز صد بود پس آنکه با نزه صد گفت خبر کس

و او آنکه چهارده صد گفت کسر انداخت یا فوج فوج می آمدند و می رفتند وقتی چهارده صد بودند وقتی دیگر یازده صد شدند یا نوزده صد
 بودند چهارده صد شدند از بزرگان طین تخمین است و الحی بنیه سیر و حدیقه نام چاپی است نزدیک برده و دوازده میل فخرنا با فخرشک میباید
 قطره نیش سیدیم ماب اور الین شتم دروی کقطره قلیع الهی پس رسید این خبر بنیبر اصمعیله علیه و آله و سلم فاما ما مجلس علی
 تنفیر ما پس آمد آنحضرت بر سر بخانه نیش است بر گرانه آن نم دعا بانا من ما استیر علیک آنحضرت آوندی از آب فتوح ما پس
 وضو کرد آنحضرت ثم مقصن و دعا بیشتر بعد از وضو آب در زمین کرد و دعا کرد و صدقه فیهما بیشتر نیت آن آب را در چاه عم قال و عو ما
 سانه استی گفت بگذارد از ساعته تا پیشود فارو و استسوم پس سیراب گردانیدند مردم ذاتما نخی و اور کاسیم و مگر بهای خود راسته
 ارتخو آنا آنکه کوچ کردند از حدیقه یعنی تادیت اقامت ایشان و شتران ایشان از آن آب سیراب بودند و مدت اقامت ایشان در آنجا
 نزدیک سبت روز بود و راه انجاری ۱۶۶ و عن عوف روایت از عوف که تا بعین سبت عن ابی رجا از ابی رجا و عطر
 وی از کبار تابعین است و ولادت وی در زمان نبوت است لیکن آنحضرت را ندیده و عمر طول یافته بیشتر از صد و سبت سال عالم عالم
 نبیل مفری است وفات او در سنه خمس مائتة عن عمران بن حصین که صحابی مشهور است قال کنانی مفری یعنی گفت عمران بودیم ما
 در سفری با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاشکوا الیه الناس من لطفش پس گل کردند مردم بسوی آنحضرت از تشنگی فشرک پس فرود
 آمد آنحضرت فدعا فلان ما پس خواند آنحضرت فلان انا شخصی گرفت و طلبیدگان سیمیه یورجا بود که نام می برد آن فلان را ابو رجا
 که راوی حدیث است از عمران بن حصین و سیه عوف و فراموش کرد نام او را عوف که راوی است از ابی رجا و دعا علیا و
 خواند آنحضرت علی راضی الله عنه نیز قال از بهای فابنیا الماء و گفت بر وید پر ووشا پس طلب کنید آب را فاطماتقا پس شنیدند
 بر و علی و آن فلان فکلیا امرأة بن خراوتین از حجتین من ما پس ملاقات کردند و دیدند زنی را میان دو فراده یا و وسطیحه
 از آب فراده یعنی تخمیف زامی در حمل معنی نوشته و آن در و اوید که در وی آب از نیش اطلاق می کنند و آن از دو جرم
 می باشد و گاهی جرم سوم در وی پیدا و زندا فرخ شود که آنی اقاموس و در فتح الباری گفته فراده شک بزرگ که زیاده کرده
 می شود چرمی دیگر وسطیحه یعنی سبب کسر طایفه بمنی فراده است یا نوعی از فراده از دو جرم که یکی بر بالای دیگر دوخته شده است
 فجا اهبالی الهی پس آوردند علی و آن شخص دیگر آن زن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاشترکوا پس فرود آوردند آن زن را
 با آن فراده را از شترش و معنی اول طایفه است و دعا الهی صلی الله علیه و آله و سلم بانا و طلبید آنحضرت غرفی را ففرغ فیه
 من افواه المزوتین پس گنیت یعنی امر کرد بر بختین آب در آن ظرف از دهنهای هر دو فراده و نووی فی الناس استقوا
 او از دوا و شد در مردم که آب بید خود را یعنی یک و دیگر استقوا یعنی هر دو کسر او در هر دو نیت است و فتح مفتح است
 کند قبیل استقوا پس آب خوردند قال گفت عمران فشرنا عطاشا اربعین رجا پس نوشیدیم ما در حالی که تشنه بودیم حمل مرد
 حقه روینا آنا که سیراب شدیم روینا یعنی را و کسر او مثلا تا کل قریه معنا و او اوقه پس بر کردیم ما به شک و بر مظهره که بانا بود
 یعنی هر طرف که بانا بود فی الصراح او او مظهره یعنی آب و سمان و ایم الله لقد اقلع عننا و انما یجیل علینا انها است ملتة منها

عنه